

فقر تئوریک مبانی متافیزیکی طب مدرن

احمد شه گلی¹

چکیده

چنین تصور می شود که طب نوین فارغ از جهان بینی است و با هرگونه جهان بینی سازگار می افتد ؛ نه تنها طب نوین بلکه علوم تجربی همواره از مبانی مابعد الطبیعی تغذیه می شوند . همانگونه که علوم طبیعی مسبوق به مبانی متافیزیکی هستند. عقبه طب مدرن را مبانی متافیزیکی شکل داده است . پزشکی مدرن صورت معرفتی پزشکی خاص است که در سرزمین مدرنیته متولد شده و چنین میوه ای هیچ گاه نمی تواند ثمره عالم سنتی باشد. روح مدرنیته در کالبد پزشکی جدید دمیده شده است. برخی از این موارد نگرش زیست شناختی و مکانیکی به انسان ، حذف روح از پیکره انسان ، جزء نگری و... است . این مقاله در صدد بررسی و نقد مبانی متافیزیکی طب نوین است.

کلید واژگان

طب جدید ، مبانی مدرنیته ، متافیزیک ، رابطه نفس و بدن ، نگرش زیست شناختی ، جزء نگری ، کل نگری

¹ دانشجوی دکتری فلسفه _ Email: shahgoli313@yahoo.com

اشاره

پزشکان آلوپاتی با غرق شدن در دنیای ریز سلول‌ها کمتر فرصت این را می‌یابند که از بیرون در حصار علم پزشکی نوین نظر کنند و نظاره‌گر این باشند که بذر طب نوین چه نهالی رویانیده و چه ثمراتی به بار آورده است؟ و طب نوین مبانی و مبادی غیر تجربی خود را از کجا تغذیه می‌کند؟ برخی از پزشکان گمان می‌برند که طب نوین فارغ از جهان‌بینی است و با هرگونه جهان‌بینی سازگار می‌افتد غالب پزشکان تصور می‌کنند که طب جدید تکامل یافته طب اخلاطی (طب سنتی) است و تکامل طب جدید در بکارگیری صنعت و تکنولوژی، تجهیز و تکثیر بیمارستان‌ها و درمانگاه، تخصصی شدن گرایش‌ها، گسترش فنون درمان و تولید انبوه داروها و ... است.

اگر چه این نگرش واقعیت است، اما تمام واقعیت نیست. اگرچه موارد مذکور به تفاوت این دو علم اشاره می‌کند اما این‌ها از میوه‌های طب جدید است. برای فهم مقدمات و مقومات آن باید از میوه‌ها عبور کنیم تا بنیم کدام ریشه است که چنین میوه‌هایی را پرورانده است.

این مقاله نگاه فراطبی به طب است که در واقع ذیل مباحث فلسفه طب قرار می‌گیرد در این مقاله بدون قصد ورود به مباحث درون سیستمی طب در صدد طرح و جرح برخی از مبانی فلسفی است که طبیبان آگاهانه یا نا آگاهانه عقبه نامرئی مباحث طب قرار داده‌اند.

متافیزیک و طب

رابطه فلسفه و طب به چهار صورت قابل تصور است: 1- فلسفه و طب 2- طب در فلسفه 3- فلسفه در طب 4- فلسفه‌ی طب

در قسم اول، پزشکی و فلسفه به صورت دو دسته کاملاً مستقل که روش و موضوع و غایت آن دو با هم فرق دارد. در قسم دوم از دستاوردهای طب برای تعیین مصادیق فلسفی و یا تبیین برخی از مباحث فلسفی استفاده کرد. مثلاً فیلسوف ذهن از داده‌های تجربی «نوروپاتولوژی» استفاده می‌کند تا رابطه ذهن و بدن را روشن سازد. فیلسوفان نیز در بحث رابطه نفس و بدن از دست‌آوردهای طبیبان استفاده می‌کنند و چنانکه می‌دانیم فلاسفه اسلامی برای تبیین رابطه مجرد با مادی از روح بخاری استفاده کرده‌اند که یکی از مسائل علم طب بوده است استفاده از داده‌های تجربی در مورد بدن انسان بخشی از مباحث نفس فیلسوفان را متحول می‌کند و شناخت ما از نفس کارآمدتر و دقیق‌تر می‌شود. برای شناخت دقیق از روح توجه به مراحل تکون انسان، عوامل مؤثر در یادگیری و رشد عقلی انسان، آشنایی اجمالی با بیولوژی و فیزیولوژی انسان، چیستی موت در طب، ماهیت اختلالات روانی، تأثیرات جسم بر روان، چرایی ضعف بدن در طب و ارتباط آن با روح و سایر مباحث که پزشکی و روان‌شناسی که با مباحث فلسفی مرتبط است نیاز ضروری است. و ضروری‌تر از آن تنبیه فیلسوفان به این مساله است.

فلسفه در این کاربرد از فلسفه قبل از علم به فلسفه بعد از علم هبوط می‌کند. در فلسفه قبل از علم بخشی از فلسفه است که فقط قواعد کلی عقلی را تبیین می‌کند و فلسفه بعد از علم بخش دیگری است که به تطبیق این قواعد بر موارد خاص می‌پردازد.²

قسم سوم گونه‌ای دیگر از ارتباط فلسفه و طب است که در آن، مبانی و مفروضات علم طب، در فلسفه پی ریزی می‌شود.

مبانی و زیر ساخت های طبی که در فلسفه ریشه دوانده است به سه صورت قابل تصور است :

- 1- اثبات موضوع طب 2- اثبات مبادی تصدیقی طب 3- احتیاج علم طب به فلسفه در کلیت و ضرورت قوانین طبی
- 4- تعیین روش و جهت علم طب³

سه مورد اول در کتب فلسفی تحت عنوان نیازمندی علوم طبیعی به فلسفه مرو بحث قرار گرفته است اما توضیح مورد چهارم اینکه متافیزیک بی آنکه بخواهد در تک تک مسائل علوم دخالت کند سیر کلی و روح حاکم بر آنها را تعیین می‌کند. فلسفه در این مقام به تدارک مبانی متافیزیکی علوم تجربی می‌پردازد و به عبارت دیگر روش و جهت علوم طبیعی را روشن می‌کند.

مراد از مبانی متافیزیکی مقدمات و مقدماتی است که از جنس مباحث درون سیستمی علم طب نیست در عین حال تاثیر سازنده ای در تحول ، تکامل و تنازل علم طب دارد. بطوری که می‌توان گفت ساختمان علم طب براساس این مفروضات ساخته شده است در واقع متافیزیک روش و جهت علوم طبیعی را روشن می‌کند. این مبانی عناصر نامرئی علوم طبیعی را تشکیل داده اند. چنین مبانی و مبادی در علم طب مورد کاوش قرار نمی‌گیرد. زیرا این مباحث از موضوع علم طب خارج است. از طرف دیگر جزء نگری افراطی و غرق شدن در دنیای ریز ذرات پزشکان را از نگرش کلان و کلی به این علم بازداشته، آنان نمی‌دانند که اصول موضوعه خود را از کدام فیلسوف تغذیه می‌کنند و در دریای کدام مکتب فلسفی شناور هستند. وقتی که پزشک به مطالعه بدن انسان می‌پردازد لاجرم درباره انسان پیش فرض هایی دارد که هر یک از این پیش فرض ها مباشر یا غیر مباشر در تئوری های علمی او تاثیر می‌گذارد. در نظر بگیرد پزشکی که ابعاد وجودی انسان را در جسم خلاصه کرده است قهرا نگرش او به بیماری های روانی و فرایند های فکری مادی و تئوری ها و درمان او نیز در همین راستا تنظیم می‌شود. و یا فرض کنید طبیبی را که جسم انسان را دارای نقص وجودی می‌داند و وجود انسان را از حکیمی مدبر نمی‌داند در این صورت ممکن است بعضی از اعضا انسان را به توهم زاید بودن حذف کند.

مبانی فلسفی طب سنتی توسط فلاسفه‌ای چون بقراط و جالینوس و خصوصاً بوعلی پی ریزی شده است. لذا روح تفکرات فلسفی بوعلی در تار و پود و اصول و فروع طب سنتی دیده می‌شود. و کسانی چون بقراط معتقد بوده اند که طبیب باید فیلسوف باشد.

² - محمدتقی مصباح یزدی، شرح الهیات شفا، ج 1، ص 185

3 - بطور کلی علوم طبیعی در این چهار مورد از فلسفه تغذیه می‌گیرند. برای اطلاع بیشتر ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، شرح الهیات شفا، ج 1، ص 160

ابن سینا در کتاب قانون تحقیق درباره برخی از مبانی طبی را برعهده فیلسوف می‌داند.⁴

«ریشه طب بوعلی در حکمت نهاده شده و از اصول حکمی سرچشمه گرفته است در نظر او انسان به عنوان عالم صغیر و آخرین مرحله سلسله مراتب وجود جهانی و نقطه بازگشت به مبدا مورد بررسی قرار گرفته است به این جهت اصول طب بوعلی آخرین مرحله جهان شناسی محسوب می‌شود و کلیدی برای فهم انسان به عنوان عالم صغیر می‌باشد.»⁵

تفاوت‌ها و تهافت‌ها در روش، مبانی و مبادی مکاتب پزشکی نیاز مبرم به کند و کاو در مباحث فلسفه طب را روشن می‌کند. هر مکتب طبی روش و مبادی خاص خود را دارد که تباین و تفاوت بقدری است که مکاتب طبی را گاه قیاس ناپذیر می‌نماید. هر یک از مکاتب طبی از دریچه‌ای خاص به انسان نظر می‌افکنند و پرده از ساحت‌های وجودی انسان برمی‌گیرند.

تأثیر متقابل فلسفه و طب غیر قابل انکار است آنتونی استور⁶ آبشخور طب نوین را آراء جان لاک، برکلی و هیوم می‌داند.⁷

صورت چهارم که امروزه در دیار مغرب زمین رواج پیدا کرده فلسفه طب است. فلسفه طب روش و محتوای پزشکی را به عنوان موضوع تحقیق مورد بررسی قرار می‌گیرد. موضوع فلسفه پزشکی علم پزشکی است که به مباحثی چون رابطه نفس و بدن، تجربه‌گرایی و واقع‌گرایی در طب، موضوع، روش، معرفت شناسی پزشکی، تکنولوژی و تشخیص درمان، پیش فرض‌های ارزش و طب و... مورد توجه قرار می‌گیرد.

افق نگاه ما در این تحقیق به طب از نوع قسم سوم و چهارم است، یعنی نگاه از زاویه فلسفه در طب یا فلسفه طب. و چنانکه ذکر شد این دو قرابت زیادی با یکدیگر دارند. و بر اساس برخی از تعاریفی که از فلسفه طب شده است یکی از فروع آن قرار می‌گیرد.

رویش طب نوین در سرزمین مدرنیته

تفاوت اساسی دنیای قدیم با دنیای جدید، در علم مدرن است. قلب تپنده مدرنیته، علم مدرن است. مراد از علم مدرن علوم تجربی است، که مولود جهان‌بینی و افق جدید است. نهال طب آلوپاتیک در سرزمین مدرنیته روئیده شده است. اگر بخواهیم ماهیت طب جدید را هضم کنیم چاره‌ای جز شناخت دوره جدید نداریم.

باری مدرنیته شوون و قشون فراوانی دارد و بحث و فحص در آن از حوصله این گفتار خارج است اما ذکر خلاصه‌ای گذرا از عناصر اصلی دوران مدرن برای درک ماهیت طب ضروری می‌نماید.

کمیت‌انگاری، راز زدایی و نفی عناصری معنوی، ارائه تصویری مادی و ناسوتی از عالم، تصرف استیلاجویانه در طبیعت، جزءنگری، صنعت زدگی و... از جمله خصوصیات علم جدید است.

⁴ - ابن سینا، قانون در طب، ص 9

⁵ - سیدحسین نصر، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، ص 389

⁶ - anthony storr

⁷ - در آمدی بر فلسفه طب، مقدمه مترجم، همایون مصلحی، ص 12

در دوره جدید نظام فلسفه سنتی که از عناصری چون ماده و صورت و جوهر و عرض ذاتی و عرض تشکیل شده بود بساط خود را از علم نوین جمع می‌کند، و به جای آن جرم، حرکت، انرژی روح علم جدید را تشکیل می‌دهد. کیفیت انگاری مغلوب و مطرود و کمیت‌گرایی قدر می‌بیند و در صدر می‌نشیند.

علوم جدید رابطه انسان با طبیعت را بر هم زده است و منشا بحران انسان با طبیعت شده است.⁸ و ماهیت علم جدید را قدرت تصرف در دنیا و استیلاء بر طبیعت در ذات علم جدید نهاده شده است.⁹

در مدرنیته عناصر معنوی و شعور و غایت‌مندی از عالم رخت برمی‌بندد. نتیجه چنین نگرشی تلقی ماشین‌انگاری از جهان در قرن هفدهم است. در نگرش ماشینی جهان چیزی جز ماده و انرژی نیست.

در دوران مدرنیته شاهد سیطره کمیت‌گرایی هستیم امور کیفی اندک اندک رخت بر می‌بندند و کمیات جایگزین کیفیات می‌شود. در این دوره عالم عبارت است از ماده و انرژی و تنها راه شناخت آن حس و یا آشنایی که منتهی به حس شود است به نظر هیوم واژه‌هایی که از انطباع حسی حکایت نکند بی‌معنا است. برخی از فیلسوفان همه امور مربوط به متافیزیک را بی‌معنا و مهمل می‌خواندند. در دوره جدید هستی بی‌روح و تک‌ساحتی می‌شود. امور معنوی از عالم رخ بر می‌بندد خدایی که ابن سینا آن را فاعل تام و غنی معرفی می‌کند در نظر نیوتن به خدای ساعت ساز تبدیل می‌شود.

خصوصیاتی که برای دوران مدرن گفته شد در تار و پود طب آلوپاتیکی تنیده شده است. راز زدایی و نفی اسرار از انسان با تفسیر مکانیکی و زیست‌شناختی از انسان حاصل شد. در نتیجه این تحول پیدایش علوم نوین پزشکی بوده است که با بیمار بصورت مکانیکی و غیرانسانی برخورد می‌کند.¹⁰

در پزشکی جدید انسان از ماهیتی الهی، ملکوتی، قدسی، آمیخته با اسرار به انسانی زمینی، ملکی، و موجودی مکانیکی و فیزیولوژیکی و تهی از اسرار تنزل یافته است. (در مباحث بعدی به چگونگی این تنزل اشاره خواهد شد) از جمله شاخصه‌های مهم مدرنیته اومانیزم است. شاخص‌های بارز اومانیزم طرح انسان به عنوان موجودی دنیوی، نادیده‌انگاشتن تفکر و حیانی و قدسی، اصالت فردگرایی، لذت‌جویی و ... است. بعد از انقلاب صنعتی برخی از اساس‌ترین نگرش‌های الهی به طبیعت به چالش کشانده شد مهمترین رخدادهای علمی دوره رنسانس، سنت‌شکنی، ارائه فلسفه مکانیکی و ماشینی از طبیعت است. هر یک از موارد اخیر اجهد اتفاقات دوران مدرن است که تأثیر بسزایی در علم طب داشت و به صورت نامرئی تار و پود طب را تسخیر کرده است.

به عنوان مثال پاراسلس که در اروپا بنیان‌گذار طب نوین می‌باشد همه مورخین به قلت بضاعت او در علم طب اتفاق نظر دارند. با این حال قیام پاراسلس علیه مکتب پزشکی ابن سینا منشأ تبدیل طب طبیعی به طب شیمیایی شد او در روز افتتاح کرسی استادی خود کتاب قانون ابن سینا را در آتش افکند و سوزاند و مدعی شد که تکمه‌های کفش

⁸ ر.ک: حسین نصر، انسان و طبیعت، ص 11.

⁹ ر.ک فلسفه در بحران، رضا داوری، ص 97

¹⁰ همان، ص 395.

من از ابن سینا خردمندتر است.¹¹

فضای اوائل رنسانس جو سنت شکنی علمی بود هر کسی سخنی علیه قدما می گفت مورد قبول واقع می شد. در آن فضا فقط کافی بود که سخنی نو و جدید مطرح شود تا دستاویزی برای طرح آراء و عقاید گذشتگان باشد. ارسطو ستیزی به حدی رسید که راسل صراحتاً گفت که ارسطو یکی از بدبختی های بزرگ نوع بشر بوده است¹² اما بدبخت تر از آن کسی است که وجود سگ پاسبان را ببذیرد اما وجود خدا را در عالم انکار کند!!!

دوره قرون وسطی و مولود بعد از آن از یعنی مدرنیته مهمترین دوران های کل بشریت است بگونه ای که مجموعه این رخداد ها در دین و دنیای بشر تاثیر گذاشت. باری در پیدایش هر یک از این مسائل عوامل فراوانی از تعارض و تناقض در متون مقدس و ناسازگاری آن با علم تا تحجر و نحوه تعامل کشیشان با دانشمندان موثر بوده است .

تفسیر ماشینی و مکانیکی از طبیعت در دوران مدرن از ویژگی های بود که به طب مدرن نیز رسوخ کرد و در طب مدرن یک تفسیر مکانیکی و ماشینی از انسان ارائه شد. «در نتیجه اعتقاد به نگرش مکانیکی جسم انسان تنها به عنوان عنصری از یک نظام طبیعی کاملاً کمی و تابع قانونمندی های علوم فیزیک و شیمی تنزل یافت.¹³

رد و پای تصرف استیلاجویانه عالم مدرن در علم پزشکی نیز دیده می شود مبارزه با مکانیسم بدن و سرکوب درمانی (معلول درمانی) از جمله روش های درمان پزشکی است. پزشکی جدید دستکاری های عظیمی در خلقت انسان ایجاد کرده است و به جای توجه به علل بیماری به سرکوب علائم و نشانه های بیماری می پردازند و این امر چنان است که طب جدید را به سرکوب درمانی می شناسند. برخلاف طب اخلاقی که به انسان به مثابه موجودی هوشمند و دارای مکانیسم و قوانین خاص نظر می کنند در طب اخلاقی طبیعت یاور و خادم طبیعت بدن است و با مکانیسم بدن به مبارزه نمی پردازد. در طب اخلاقی بدن یک جریان هوشمند و خودکار است و طبیب در هنگام انحراف کارکرد بدن، سعی در کمک به طبیعت بدن می کند نه اینکه با قوانین ارگانیک بدن مبارزه کند. .

لازمه این سخن که طب مدرن متعلق به عالم مدرن است این می باشد که طب سنتی متعلق به عالم سنتی است و در دوران جدید، توان رشد و شکوفائی را ندارد ، همانطور که پزشکی نوین بذری است که در هر سرزمینی بارور نمی شود. طب سنتی مهمان ناخوانده دوران جدید است و خودش می داند که چنین مجلسی مناسب حال و احوال او نیست. و اگر او بخواهد بیاید باید حقیقت و هویت خود را تغییر دهد که در این صورت طب سنتی نیست .

اگر کسی در این سخن که طب سنتی متعلق به عالم جدید نیست شک دارد، نگاهی به سته ضروریه که هوا ، حرکت و سکون ، خواب بیداری ، طعام و شراب ، استفراغ و احتقان و اعراض نفسانی است نظری بیندازد و فقدان همه این موارد و زوال داروهای سنتی و نگرش اطبای قدیم به بیمار و بیماری و بطور کلی انسان نیز نظری بیفکند تا قبول این حقیقت برایش سریع الهضم باشد. دارو و درمان های سنتی بطی التأثير هستند و این با ساختار سرعت گرایی

¹¹. تاریخ روانپزشکی، تالیف الکساندر، چاپ 1972، ص 103

¹²-برتراند راسل، جهان بینی علمی، ترجمه حسن منصور، ص 42

¹³. حسین نصر، دین و نظام طبیعت، ص 220.

جامعه مدرن ناسازگار است. سرعت‌گرایی در امور که یکی از بدنه‌های دوران مدرن است در پزشکی رسوخ کرده در پزشکی جدید دارو و درمان سریع نتیجه می‌دهد. لذا برای این کار قرص‌ها را فشرده و چکیده می‌کنند تا در حداقل ماده حداکثر انرژی نهفته شده باشد. در پزشکی جدید با بی‌توجهی به قوانین و ارگانیزم بدن، در درمان بیمار حداکثر شتاب را بکار می‌گیرند. در حالیکه همانطور که بیماری‌های تدریجی بوجود می‌آید و تدریجی نیز دفع می‌گردد.

یکی از مسائلی که در دوران جدید اتفاق افتاد جایگزینی من ابزاری به جای من انسانی است من ابزاری اعضا و جوارحی انسان است که در حقیقت انسانیت دخالت ندارد و ابزاری مانند عینک، عصا، قلم، در امتداد ابزار جسمانی انسان قرار می‌گیرد. اما من انسانی برخاسته از عقل و روان و حقیقت انسان است مثل تفکر، شناخت و... است. در دوره جدید با ورود ماشین آلات و تکنولوژی بدخیم من ابزارهای جایگزین من انسانی شد. تفکر، حساسگری، حفظ معلومات، نقاشی، خطاطی که از ترشحات من انسانی است. امروزه از طریق تکنولوژی انجام می‌شود. در طب جدید با ورود وسایل آزمایشگاهی و صفحات عکسبرداری «من ابزاری» جایگزین «من انسانی» شده است.

اطباء قدیم در تشخیص بیماری نقش فعالانه و کاشفانه داشتند آنها همه ذخایر علمی و عملی خود را در تشخیص بیماری بکار می‌بردند. اما پزشکان امروز در تشخیص بیماری منفعلانه عمل می‌کنند و جای تحقیق و تشخیص از طریق نبض، چهره، گزارشات بیمار زمام خود را بدست سیستم‌های آزمایشگاهی داده‌اند چنین می‌شود که درد در سیستم‌های آزمایشگاهی نشان داده نمی‌شود. و ممکن است کسی شدیدترین درد را داشته باشد ولی از آن جا که سیستم‌های آزمایشگاهی ضایعه‌ای را نشان نمی‌دهند فرد را سالم تلقی می‌کنند.

بنابراین پزشکی جدید از فرزندان مدرنیته است. بدین ترتیب طب جدید با پذیرش جنون جزءنگری، فروکاستن انسان به جسم و فروکاستن جسم به ماشین، سرعت‌گرایی، تکنیک‌زدگی، سرمایه‌داری، صورتاً و سیرتاً، بندگی و بردگی خود را به دوران مدرنیته نشان داد.

رابطه بین نفس و بدن

از آنجا که انسان مرکب از دو حقیقت نفس و بدن است و هر یک از این دو ساحت رابطه‌ای تنگاتنگ با یکدیگر دارند لذا اشاره گذارا به برخی از این مباحث در فلسفه طب ضروری می‌نماید.

ابن سینا نفس را نفس کمال اول برای جسم طبیعی که دارای آلت و ابزار است و افعال حیاتی را به کمک آن آلات انجام می‌دهد، می‌داند.¹⁴ او بین نفس از جهت تعلق و تدبیر بدن ذات و حقیقت نفس که جوهری مجرد و مفارق است، تفاوت گذاشته است. در نظر او نفس صورت و بدن ماده آن است که یک شوق طبیعی سبب اتحاد آن دو می‌شود.¹⁵

14_ ابن سینا، شفا، طبیعیات، ص 10

15_ همان، ص 187

ابن سینا برای پاسخ به چالش مشهور مبنی بر اینکه نفس مجرد چگونه بر بدن مادی تاثیر می گذارد واسطه ای بنام روح نام مطرح می کند¹⁶.

شیخ اشراق منشأ ارتباط نفس و بدن را دو چیز می داند: 1- فقر ذاتی 2- توجه به مافوق نفس نسبت به یکسری کمالات بالقوه است اگر بخواهد به آنها برسد باید با بدن ارتباط داشته باشد نفس از سنخ نور است و بین او و سایر انوار مجرد سنخیت برقرار است و این سنخیت اقتضای توجه به آنها را دارد بدن انسان لشکرگاه قوای نفس و محل تجلی و مظهر افعال نفس است¹⁷.

سالیان متمادی ذهن فیلسوفان با اندیشه حدوث روحانی خو کرده تا اینکه نظریه حدوث جسمانی تئوری های رقیب را کنار زد و معرفت نفس فلسفی، فلسفه دیگری به خود گرفت.

ملاصدرا مبتکر نفس نظریه جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء است نفس به وسیله حرکت جوهری ماده تکون یافته ،¹⁸ و در بدو حدوثش، صورت و قوه جسمانی است که در جسم منطبق می باشد، و این قوه، بالقوه انسان است و این مرتبه نازلترین مراتب وجودی آن می شود؛ پس از این مرتبه، نفس بحرکت جوهری و تجدد امثال، نیرو می گیرد و کم کم بر اشتداد وجودیش افزوده می شود و از عالم جسم قدم فراتر می گذارد و با ماورای طبیعت، مسانخت پیدا می کند و بعداً تجرد برزخی و پس از آن تجرد عقلانی و بعد از آن به مقام فوق تجرد می رسد یعنی او حدّ یقف نمی باشد¹⁹.

منشا همه حرکات ارادی و غیر ارادی بدن نفس است. نفس برای انجام چنین حرکت هایی به بدن نیاز دارد. به عقیده ملاصدرا نفس انسان کار تغذیه ، تنمیه ، و تکمیل و حفظ وسلامتی و رفع مرض در انسان را بر عهده می گیرد.²⁰

و سبب ضعف و پیری بدن کمال نفس است و سبب موت طبیعی را قطع تعلق نفس از بدن می داند بر خلاف ابن سینا که سبب موت طبیعی را فساد مزاج و خرابی بدن می داند²¹.

نفس و بدن وحدت شخصی دارند بدن مرتبه نازله نفس و فاقد هرگونه دوگانگی و ثنویت می باشد²² و تعلق نفس به بدن ذاتی نفس است.²³

در فلسفه ذهن نیز رویکردهای مختلفی نسبت به نفس و بدن شده است سه رویکرد کلی در ارتباط نفس و بدن وجود دارد نظریاتی که در آن وجود هر یک از نفس و بدن پذیرفته شده است مانند نظریه توازی ،فرانمود گرایی ، اتفاق

16_ ابن سینا، پیشین، ص 232

17_ سهروردی، ج 2، کتاب حکمه الاشراق، ص 225

18_ اسفار، ج 8، ص 333

19_ حسن زاده آملی، دروس اتحاد عاقل به معقول، ص 72

20_ اسفار، ج 8، ص 51

21_ همان، ص 65

22_ اسفار، ج 9، ص 47

23_ همان، ج 8، ص 399

گرایی، تعامل گرایی. نظریات وحدت‌گرا که تنها وجود نفس مورد پذیرش قرار گرفته است نظریات ماتریالیست‌ها که بدن مادی را تنها واقعیت انسان می‌دانند به صورت‌های گوناگونی مانند رفتارگرایی، حذف‌گرایی، اینهمانی نوعی، اینهمانی مصداقی ظاهر می‌شود.²⁴

حلقه مشترک همه مکاتب رفتارگرایی، حذف‌گرایی، اینهمانی نوعی، اینهمانی مصداقی حذف نفس و تحویل حالات نفسانی به عملکردهای فیزیولوژی است. در مواضع مختلف مقاله اثبات خواهد شد که طب جدید شدیداً از این نگرش متأثر است و روان‌شناسی نیز از هر یک از این مکاتب متأثر است و به علت شدت ارتباط بین حالات روانی و فعالیت‌های مغز برخی از رفتارگرایان از قبیل واتسون²⁵ و اسکینر²⁶ دچار توهم شدند و روان را همان فعالیت مغز دانستند. آنان برای رخدادهای روانی وجود خارجی قائل نبودند لذا رفتار موجود زنده را از طریق فرآیندهای فیزیولوژی تبیین می‌کردند.²⁷

حذف روح از پیکره طب مدرن و نقش آن در ایجاد سلامتی و بیماری

بنا بر رویکردی که فیلسوفان اسلامی خصوصاً فلسفه صدرایی درباره نفس و بدن اتخاذ کرده اند نفس می‌تواند منشا امراض و سلامتی بدن باشد. از نظر فلسفه اسلامی حقیقت انسان را نفس آن تشکیل می‌دهد منشا تمام حرکات و سکانات بدن نفس است. و بدن بدون نفس جسد می‌شود. از آن جا که نفس مدیر و مدبر بدن است لذا سهم عمده‌ای در سلامتی و بیماری دارد، درک سالم از علل بیماری و سلامتی وابسته به توجه به جوهره اصلی انسان یعنی نفس است. روح زمینه برخی از اختلالات جسمی را پدید می‌آورد.

بر اساس نظر ملاصدرا نفس با حرکت جوهری به سمت تجرد پیش می‌رود هر چه تکامل نفس بیشتر می‌شود انفعال آن از بدن کمتر و تأثیرش بر بدن بیشتر می‌شود از آن جا که نفس در ابتدای وجود هم مرز با مادیات است شدیداً از بدن تأثیر می‌پذیرد تکون حالات نفسانی در ابتدای حدوث نفس سریع‌تر از حالتی است که نفس از غلاف جسم فاصله گرفته و به سمت تجرد پیش می‌رود بطوریکه شخص در اوان کودکی قابلیت اکتساب برخی از صفات را از ناحیه جسم دارد مثلاً در دوران کودکی با اعمال برخی از فعالیت‌ها در بدن می‌توان هوش و حافظه کودک را تقویت کرد در حالی که در سنین بزرگ سالی این اعمال بصورت جزئی تأثیر دارد. از آن جا که نفس زاییده بدن عنصری است، شناخت بدن می‌تواند در معرفت ما از نفس تغییر و تحول ایجاد کند.

پزشکان در سبب‌شناسی و درمان بیماری باید نقش عمده‌ای را برای روح قائل شوند. وقتی که رابطه نفس و بدن چنین تنگاتنگ و ظریف است تمرکز بر روی جسم و بی‌اعتنایی به روح موجب ناکامی در علت‌شناسی و در درمان بیماری می‌شود.

²⁴ ر.ک: ویلیام دی. هارت، فلسفه نفس، ترجمه امیر دیوانی انتشارات سروش، فلسفه ذهن، محمود خاتمی، انتشارات علم

WATSON²⁵

SKINNER²⁶

²⁷ فلسفه نفس، ویلیام دی. هارت، ترجمه امیر دیوانی، ص 35

نفوس به وسیله فرح و شادی حرارت نیرومندی را در بدن فراهم می‌آورند که دردها و بیماری‌ها را از بین می‌برد و نفوس به واسطه اندوه و ترس و نومیدی برودتی قوی و نیرومند پدید می‌آورند که موجب پیدایش بیماری‌ها و بلکه مرگ می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که: ابتهاج و طربناکی و شوریدگی که در اثر سرسپردگی به یک موجود متعالی در انسان حاصل می‌شود در تعادل جسمی و روحی نقش بی‌نظیری را بازی می‌کند.

در این طب حالات روحی و روانی به فرآیندهای مادی و فیزیولوژیکی تحویل می‌شود. تفکر، اراده، ادراک، تصدیق، خلاقیت در طب جدید صرفاً امری مادی و زیست‌شناختی تلقی می‌شود و بالتبع تحدید و تعریف و تحویل همه بیماری‌ها به جسم از جمله مبانی طب جدید است. براساس همین انگاره کلید بیماری‌های روانی را در فیزیولوژی جستجو می‌کند نه در پسیکولوژی. بنابراین منشا بروز بسیاری از بیماری‌ها در روح انسان است و در نتیجه اختلالات در آن ساحت بدن نیز دچار بیماری و رنجوری می‌شود اگر طبیعی روح را از پیکره انسان حذف کند چاره‌ای ندارد که منشا تمامی بیماری‌ها (اعم از روحی و جسمی) را در جسم ببیند در نتیجه چنین نگرشی برای هر یک از اختلالات روانی، به تولید انبوه قرص‌ها و داروهای خطر آفرین برای در مان بیماری‌های روانی دست می‌زند.

منطق تشخیص بیماری و بلیام جیمز می‌گوید «عظیم‌ترین کشف نسل من این است که انسان‌ها با تغییر نگرش‌های درونی ذهنشان می‌توانند جنبه‌های خارجی زندگی‌شان را تغییر دهند.» سال‌ها تجربه به من آموخته که سرطان و در حقیقت تمامی بیماری‌ها روان تنی می‌باشند.²⁸

«حاکمیت ذهن بر جسم علی‌رغم سهل‌انگاری‌های زیست‌شناسی و پزشکی اساسی‌ترین واقعیتی است که درباره فرآیند زندگی می‌شناسیم»²⁹

خاستگاه چنین خطایی خلط بین اختلالات اصلی و اختلالات تبعی است اختلالات اصلی به خاستگاه اولی بیماری و اختلالات تبعی به سرایت بیماری از ساحت اصلی به ساحت دیگر اشاره دارد. در بیماری‌های روانی علایم و نشانه‌ها به صورت اختلالات تبعی در بدن بیمار بروز می‌کند وجود چنین علایمی بدان معنی نیست که علت بیماری چیزی جز اختلالات تبعی نیست. از آن‌جا که منشا بیماری‌های روانی روان است روشن است که تا علت بیماری که همان اختلالات روانی است رفع نشود مبارزه با معلول مثمر ثمر نخواهد بود.

فقدان معنا در زندگی می‌تواند زمینه‌ساز بروز برخی از بیماری‌ها باشد. اختلالات روانی از قبیل، افسردگی، اضطراب، هراس، احساس حقارت، بیماری‌های هستند که ابتدا به روح و روان مربوط است سپس به حوزه جسم به صورت «اختلالات تبعی»³⁰ بروز می‌کند و منشأ اختلال در جسم نیز می‌شود.

شرایط ذهنی می‌تواند بر روی عملکرد میکروپ‌ها در بدن تأثیر بگذارند. و علت بیماری می‌تواند از ذهن

28 -- / بدنی سیگل، عشق، پزشکی و معجزه، مترجم رویا منجم، نشر بنیاد، تهران، چ 1، 1370، ص 134

29- بدنی سیگل، عشق، پزشکی و معجزه، مترجم رویا منجم، همان، ص 21.

30. finctional.

سرچشمه بگیرد.³¹

اختلالات روانی می‌تواند منشأ پیدایش بیماری آسم، قلب- عروق، سرطان، سکته، فشار خون، کلیه، زخم معده، بیماری‌های سایکوسوماتیک (بیماری‌های جسمی که علت آن به ناهنجاری‌های روانی مربوط است)، و ... شود. «فکر می‌تواند سبب ضایعات عضوی شود، بی‌ثباتی زندگی جدید، اضطرابات دائمی، فقدان امنیت اقتصادی، حالاتی در شعور ایجاد می‌کند که منجر به پیدایش اختلالات عصبی و ساختمانی معده و روده‌ها و عمل هضم می‌شود و موجب بیماری‌های روده بزرگ و عفونت‌های کلیوی و مثانه می‌شود.»³²

هبوط مذلت خیز انسان از عرش به فرش در طب مدرن است که غیر متخصصینی چون گاندی حرفه پزشکی جدید را وسیله‌ای برای کاهش حیثیت آدمی می‌داند زیرا پزشکان با غفلت از روح و روان در انسان به چشم حیوان و نه مخلوقی که علاوه بر جسم، روح و روانی نیز دارد می‌نگرد.³³

جزء نگری و کل نگری

جزء نگری³⁴ به معنی تشریح و تفصیل جز به جز یک پدیده به همراه حذف عناصر مرتبط با آن در این نگرش شی ابتدا به اجزاء آن تقسیم می‌شود سپس هر یک از اجزاء به تنهایی مورد مطالعه قرار می‌گیرد در نتیجه موضوع از کلیت آن حذف می‌گردد. در تفکر جزء نگری به امید درک کلی به مطالعه اجزاء پرداخته می‌شود. کل عبارتست از مجموعه‌ای از اجزاء و هرچه اجزاء بهتر شناخته شود کل نیز بهتر شناخته می‌شود. خاصیت کل همان خاصیت اجزاء است و کل چیزی جز اجزاء نیست.

در مقابل جزءنگری، کل نگری³⁵ وجود دارد. در نگرش کل نگری ضمن تشریح و تفصیل اجزاء، همواره ارتباط اجزاء با کل مورد بررسی قرار می‌گیرد و جزء در ضمن کل تفسیر می‌شود. در کل گرایی، کل مجموعه از اجزاء نیست که حکم کل همان حکم اجزاء باشد بلکه کل ساختاری منحاظ و صورتی ممتاز از اعضاء و اجزاء دارد. خواص کل غیر از خواص جزء است. ارتباط اجزاء با کل به مثابه ارتباط حروف با الفاظ هستند هر یک از حروف بی‌معنا ولی با ترکیب حروف الفاظ و بالتبع معانی شکل می‌گیرد. حروف و الفاظ با هم داد و ستد دارند. اگر حروف نباشند الفاظ شکل نمی‌گیرد و اگر الفاظ نباشد حروف بی‌معنا و مفهوم می‌شوند. در کل نگری نیز چنین است کل از جز قوت و قوام می‌گیرد. و جزء در کل تبیین و تفسیر می‌شود. اجزاء با هم در تضارب و تفاعل هستند و از تضارب و تفاعل اجزاء خاصیت جدیدی پدید می‌آید که غیر از اجزاء است هر یک از اکسیژن و هیدروژن غیر از آب هستند اما با ترکیب این دو صورت جدیدی بوجود می‌آید که غیر از اجزاء است

رابطه کل با جزء با توضیح فوق فی نفسه خطایی در بر ندارد اگر اجزاء ماشین را بوسیله رابطه کل با جزء تبیین

³¹. دکتر مسعود ناصری، یک، ص 115.

³². همان، ص 165

³³. هانس ماکوس، حکمت شرق و روان درمانی غرب، ص 237.

³⁴. Reduetionism.

³⁵. Holism.

کنیم رویکرد صحیحی را اتخاذ کرده ایم. اما وقتی چنین تطبیقی را در مورد انسان جاری می شود دچار خطا می شویم. و در این جا این سوال پیش می آید که آیا رابطه انسان به مثابه کل با اجزای آن همان رابطه کل ماشین با اجزای ماشین را دارد؟

با قبول وجود نفس و بدن و صورت بودن نفس برای بدن پاسخ منفی است.

جزءنگری معلول و مولود نگرش مکانیکی است. در نگرش مکانیکی به انسان و جهان، با شناخت اجزاء در کسب ارزش کامل تر می شود. مروجان تفکر ماشین انگاری انسان بذر جزءنگری را غرس کردند.

باری جزءنگری و تخصص زدگی از بنیان های بی بنیان طب مدرن است. در این نظام بازگونه در باب هرچه کمتر (موجودات بغایت ذره بینی) هرچه بیشتر می دانند با ریز شدن در دنیای ریز سلول ها و عدم اکتفا به سلول ها و پرداختن به جهان بی کران اجزاء سلول ها یعنی ملکول ها، یونها و اتم ها و هر کدام از این ها به منزله جهانی ناشناخته و بی انتها هستند. از آن جا که تعداد ملکول ها بی حد و مرز است تعداد اختلالات آنها نیز بی شمار است. و نتیجه اینکه غرق شدن در دنیای اجزاء بغایت ذره بینی کار پزشک را در تشخیص و درمان مختل می کنند.

امروزه شاهد جنون جزءنگری در بیولوژی هستیم، زیست شناسی ملکولی و انگل شناسی و تک سلولی همه از رسوبات و رسوبات تفکر جزءنگری افراطی است.

به موازات جزءنگری بیولوژی، پزشکی نیز همگام با آن جزء نگرتر می شود. و از این جا است که پزشکی دچار فربهی و تورم بیش از اندازه شده و به علت رشد کاریکاتوری آن، چهره های بدشگون و کربه المنظر از خود ارائه داده است

قانون درمان واحد و یا فرد گرایی در مکاتب فوق و خصوصاً هومیوپاتی اشاره به این دارد که هر کسی درمان منحصر به فرد دارد، و ممکن است چند شخص با بیماری واحد درمان های مختلف داشته باشند قانون درمان واحد زاییده کل نگری است، و اگر نگاهی خرد و جزئی به بیماری افکنیم نتیجه آن چیزی درمان فراگیر نیست. و چنین چیزی در طب جدید رخ داده است. لذا دارویی که در فرانسه تولید می شود سراسر مردم جهان از آن استفاده می کنند. در این نحوه از درمان خصوصیات فردی، اجتماعی و بطور کلی انسان فراموش می شود. تروسو پزشک برجسته فرانسوی می گوید: «برای دانش پزشکی، روزگار وخیم پیش بینی می کنم، زیرا در اثر بسط پاتولوژی و یرشو، پزشکان در اعماق سلول ها غوطه ور گردیده و انسان را با تمام وجودش به دست فراموشی سپرده اند»³⁶ جزء نگری از نظر مباحث درون سیستمی علم طب از چالش های فراوانی رنج می برد اما در اینجا به برخی از اشکالات آن از یک نگاه کلی تر بحث می کنیم.

اشکال اول: مهمترین چالش جزءنگری شناخت ناقص انسان است. بر فرض اینکه نگاه جزءگرانه به انسان درباره همان جزء صحیح باشد، کامل نیست. معرفت کامل زائیده شناخت صحیح کامل است نه شناخت صحیح ناقص. صحیح کامل از صحیح تام بدست می آید. معرفت راست ناقص اگر چه صادق است اما کامل نیست و درک معوج از شیئی به ما

³⁶. جلال الدین مصطفوی، دارو مسئله پزشکی قرن، ص 29.

می‌دهد. فرض کنیم که شخصی دارای خصلت‌های خوش اخلاقی؛ دروغ‌گویی، بزدلی و تملق است. اگر فقط بدانیم که خوش اخلاق است، این درک اگر چه صحیح است اما کامل نیست. در این جا اطلاعات ما از آن شخص صحیح ناقص است لذا نمی‌تواند مبنای داوری ما قرار بگیرد.

و یا اگر فقط بدانیم که دروغگو و خوش اخلاق است این نیز اگر چه صحیح است، اما تام نیست. زمانی قضاوت ما در باره آن شخص صادق است که اطلاعات ما راست و کامل باشد.

در بیولوژی و بالتبع پزشکی جدید با فرض اینکه داده‌های آنها درباره دنیای ریز سلول‌ها، صحیح باشد این اطلاعات اگر چه صحیح است اما صحیح ناقص، و چون به سایر ابعاد انسان توجه ندارند. درکی سقیم و عقیم از حقیقت انسان دارند. مفعول گرفتن هر یک از ابعاد روحی، اجتماعی، جغرافیایی انسان برابر با نیستی انسان است انسان به دلیل دارا بودن روان و فرهنگ اجتماعی است انسان است نه به خاطر سلول و ملکول و اتم.

اشکال دوم: ترکیب اشیاء به دو صورت است: ترکیب حقیقی، ترکیب اعتباری. در ترکیب حقیقی، خواص کل غیر از خواص اجزاء است و از ترکیب اجزاء، صورت نوعیه جدیدی بوجود می‌آید مثل اکسیژن و هیدروژن که از ترکیب آن صورت جدید آب پدید می‌آید که خواص غیر از خواص هر یک از اجزاء است.

اما در ترکیب اعتباری، کل، وجودی جزء اجزاء ندارد و به عبارت دیگر کل اعتباری است و از ترکیب اجزاء با هم صورت نوعیه جدیدی بوجود نمی‌آید مثل ترکیب آب و شکر و یا ترکیب اجزاء ساختمان و اجزاء ماشینی. در مثال اخیر ماشین چیزی جز اجزاء نیست.

حال سؤال این است که ترکیب مادی اجزاء بدن از کدام نوع است. آیا ترکیب حقیقی است یا ترکیب اعتباری است؟ و اگر ترکیب حقیقی است آیا ترکیب هوشمند است یا ترکیب غیر هوشمند؟

ترکیب حقیقی دو نوع است: ترکیب هوشمند یا ترکیب غیر هوشمند. ترکیب هوشمند آن است که اجزاء باهم ارتباط فعالانه و ارگانیک زنده دارند ولی ترکیب غیر هوشمند اگر چه کل غیر از اجزاء است، ولی غیر زنده و غیر فعال می‌باشند. مثلاً اکسیژن و هیدروژن، که زنده و شاعر و حساس نیستند. در دو مثال فوق با اینکه ترکیب حقیقی است در عین حال غیر هوشمند است.

ترکیب انسان، ترکیب حقیقی و هوشمند است نه ترکیب اعتباری و نه ترکیب حقیقی غیر هوشمند. اما ترکیب حقیقی است بدلیل اینکه خواص کل غیر از خواص اجزاء است. و از ترکیب اعضاء و اجزاء و از تعلق نفس انسانی به صورت بدنی صورت جدیدی بنام انسان بوجود می‌آید. در این مورد اگر چه اجزاء از بین نمی‌روند، اما از جهت ارتباط ارگانیکی و تاثیر و تاثیر که از یکدیگر دارند مجموعه‌ای واحد بوجود می‌آید. انسان ترکیبی اعتباری از قلب، کبد، کلیه، ریه و نیست، بلکه در اثر هر یک از این اجزاء نوع جدید و صورت نوینی پدید می‌آید، که صورت جدید هر یک از اجزاء او تفاوت دارد.

اما ترکیب هوشمند است. زیرا اجزاء و اعضاء و احشام آدمی، حساس و شاعر، هدفمند و دارای ارتباط زنده و فعال با دیگر اعضاء هستند.

با توجه به چالش فوق، مسائله جزءنگری در طب جدید روشن می‌شود، جزءنگری در طب جدید دو صورت پیدا می‌کند. شکل اول ریز شدن در دنیای ریز ذرات و حذف و یا کم رنگ کردن ارتباط آن با دیگر اجزاء است. و یا با غرق در ذرات، کلیت انسان را فراموش می‌کنند. صورت دوم که ثمره صورت اول است این است که انسان را به اجزائی تقسیم می‌کنند و هر پزشکی متخصص یک جزء می‌شود. با توجه به اینکه ترکیب انسان، ترکیب حقیقی و هوشمند باشد پرداختن به یک جزء معنا ندارد. زیرا جزء همواره در ضمن کل تعریف و تفسیر و معنا دار می‌شود. در واقع جزء منفردا یک تعیین و در صورت بررسی آن در ضمن کل تعیین دیگر خواهد یافت و اگر ترکیب حقیقی برای شناخت کل به شناخت اجزاء آن روی آوریم مثل این است که به جای شناخت آب به شناخت اکسیژن پردازیم.

کلی نگری اجزاء مانند حروف هستند هر یک از حروف فاقد روح و معنا هستند اما همین که در کنار هم می‌نشینند معنائی تازه پیدا می‌کنند هیچ گاه شخص با فراست برای درک معانی، تلسکوپ عقلی را به یکی از حروف خیره نمی‌کند.

جنون جزءنگری که دامن گیر طب مدرن است اولاً موجب کم رنگ شدن ارتباط اجزاء با همدیگر و عدم نگاه کلان به انسان موجب غرق شدن در دریای ریز ذرات شده است. بنابراین بر خلاف آنچه که در پزشکی امروز متخصصین قلب، گوش، کلیه، چشم و ... سر بر آورده اند، تخصص گرایی و جزءنگری در مورد انسان بی معنا و فاقد اعتبار علمی و عملی است. و این نه تخصص گرایی بلکه تخصص زدگی است. جزءنگری نه عافیت ساز بلکه عافیت سوز و آفت ساز است. بی شک یکی از علل ویرانگری طب مدرن جزء نگری افراطی آن است.

خصوصیت یک جزء زمانی قابل دست یابی است که در میان سایر سیستم قرار بگیرد وقتی کروموزوم از سلول جدا و به تنهایی زیر میکروسکوپ مورد مطالعه قرار بگیرد رابطه همپاس این کروموزوم با دیگر اجزاء سلول از بین می‌رود و اکنون یک سؤال اساسی مطرح است، آیا رفتار این کروموزوم در زیر میکروسکوپ همان خواهد بود که جزئی از سلول بود؟ این درست مشابه جدا کردن بره از مادرش است اگر چه بره مورد نظر از نظر ماده و ملکول‌های شیمیایی هیچ تغییری نکرده ولی احساس و رفتار بره که از مادرش جدا شده با زمانی که کنار آن است فرق دارد.

یکی از علل جزء گرایی، نگرشی ماشینی به انسان است. از آن جا اطلاعات ما هر چه در مورد اجزاء ماشین بیشتر باشد، بهتر ماشین را شناخته‌ایم طب نوین به انسان نگرشی دارد، ولی چنان که ذکر شد ترکیب ماشین ترکیب اعتباری است و کل برابر با اجزاء است. اما انسان از آن جا که ترکیب حقیقی هوشمند است از ترکیب اجزاء ماهیت جدیدی بوجود می‌آید، و بر این اساس است که در طب اخلاقی، اختلال بدن را ابتدا به اختلال در مزاج نسبت می‌دهند.

اشکال سوم: جزءنگری افراطی موجب استناد غیر واقعی در بیماری می‌شود. چنانکه گفته شد در جزءنگری سایر عوامل بیماری مورد توجه واقع نمی‌شود، و این موجب می‌شود که بیماری را به عواملی نسبت دهند که یا آن علت بیماری نیست و یا اگر هست اختلال تبعی و ثانوی بیماری است و منشا بیماری عاملی بوده که آن عامل موجب اختلال در جزء خاصی شده است، ممکن است علت بیماری مساله روحی- روانی و یا محیط جغرافیایی و یا فرهنگی باشد و در

بدن بصورت اختلال ثانوی ظهور کند اما از آنجا که در جزءنگری همه عوامل بیرونی حذف می‌شود، و تنها به فیزیولوژیکی همان عضو خاص وارد درون عضو نیز به سلول خاص و از سلول خاص نیز به جزء ریزتر از آن توجه می‌شود لذا موجب می‌شود که در مورد بسیاری علل بیماری به ذراتی نسبت داده می‌شود که آن ذرات بی‌گناه هستند و تنها عوامل دیگری که موجب اختلال ذرات شده است، اینکه پزشکی امروز بیماری‌های روانی را با قرص درمان می‌کند بر خاسته از همین نگرش است که بیماری روانی منشا اختلالاتی در جسم می‌شود.

اشکال چهارم: انسان دارای ساحت‌ها و ابعاد گوناگونی است. رابطه هر یک از این ساحت‌ها با یکدیگر، رابطه تاثیر و تاثر است جزءنگری ممکن است در شناسایی طبیعت و اجزاء ماشین راهگشا باشد. اما در مورد انسان چنین چیزی به هیچ وجه صادق نیست. زیرا تمام ابعاد انسان در همدیگر تنیده شده است برای شناخت انسان و شناخت بیماری‌های آن به همه عوامل باید توجه شود.

اشکال پنجم: جزءنگری افراطی و تخصص زدگی، موجب درمان ناکارآمد می‌شود. زیرا، فراوان پیش می‌آید که متخصصین با هم اختلاف نظر پیدا می‌کند، اگر بیمار مبتلا به یک بیماری روانی و بیماری قلب و عروق و کلیه باشد بیمار باید به چندین متخصص رجوع کند در چنین مورد گاه تداخل دارویی پیش می‌آید و یک متخصص از کیفیت نسخه و درمان متخصص دیگری اطلاعی ندارد و تجویزی دارویی موجب به اختلال کشاندن سایر اعضا می‌شود. سرانجام موجب آشفتگی و سردرگمی و فقر مالی بیمار می‌شود. در حالیکه بر اساس کل نگر چنین شخصی باید تحت درمان یک طبیب باشد و ممکن است بیماری‌های فوق منشا واحدی داشته باشد.

انسان به مثابه حیوان

در طب جدید بر روی حیواناتی مانند موش، خرگوش، خوکچه هندی، اسب و ... آزمایش انجام می‌دهند. این آزمایشات به تناسب بیماری مختلف است. آنچه معروف و مشهور است انجام آزمایش‌ها بر روی موش است لذا می‌توان از باب انصراف کل به جزء عنوان موش انگاری را برای چنین رویکردی انتخاب کرد. وقتی که یک محقق بر روی موش و یا هر حیوان دیگری آزمایش انجام می‌دهد هدف او چیزی جز این نیست که اگر این آزمایش بر روی موش نتیجه بدهد. نتیجه حاصله از آن را به انسان تعمیم می‌دهد. اگر سوال شود که چرا ابتدائاً بر روی انسان آزمایش انجام نمی‌دهند در پاسخ گویند چون انجام آزمایشات بر روی انسان خطرناک است. ممکن است گفته شود خطر آفرین بودن آزمایشات نه تنها برای انسان بلکه بروی حیوان نیز وجود دارد انسان چه خصیصه‌ای دارد که آنها آزمایش بر روی حیوانات بر انسان ترجیح دارد. در جواب گویند انسان دارای عقل و شعور است. در این جا طب جدید به تناقض می‌رسد از یک طرف نگاه زیست‌شناختی به انسان دارد و از طرف دیگر انسان بدلیل برخورداری از ویژگی‌های روحی و روانی و قوه عاقله بر سایر حیوانات ترجیح دارد.

از نظر زیست‌شناختی هیچ ترجیح و تفضیلی بین انسان و الاغ و میمون و ... نیست الا اینکه ساختمان فیزیولوژیکی آنها با هم متفاوت و یا بافت و عملکرد یکی از دیگری پیچیده‌تر است. پیچیدگی بیوشیمیایی و زیست‌شناختی جانوری هیچ فضل و کمالی برای آن نیست. ائصاف جاننداری به پیچیدگی مکانیسم، هیچ گاه نمی‌تواند بیانگر

تکامل و تفاضل جاندار باشد. از این که سیستم جسمی انسان از همه جانداران پیچیده تر است نمی توان نتیجه گرفت که انسان از همه آنها متکامل تر است. زیرا گزاره اول گزاره‌ای حقیقی و دومی اعتباری است. و گزاره حقیقی هیچ‌گاه مولد و گزاره اعتباری نیست و برعکس آن نیز صحیح است. گزاره حقیقی گزاره‌ای است که دارای مابه‌ازاء در جهان تکوین است. دائمی و لغوناپذیر می‌باشد در حالی که گزاره اعتباری لغوپذیر، تابع وضع و قرارداد و عدم منشأ انتزاع در جهان خارج است. در مثال فوق آن چه که در خارج وجود دارد مکانیسم پیچیده انسان است اما تکامل و تفاضل در خارج نیست بلکه مفهومی است که ذهن ما آن را اعتبار و انتزاع می‌کند. و جام کلام اینکه هیچ یک از گزاره‌های حقیقی و اعتباری از همدیگر مستنتج نمی‌شوند. و در صورت استنتاج عقیم و سقیم می‌باشد.

در هر حال وقتی این آزمایش بر روی هر حیوانی انجام نمی‌شود بلکه ابتدا باید شباهت و سنخیت بین انسان و حیوان مورد آزمایش محرز شود. به جهت عدم شباهت بین انسان و ماهی است که کسی بر روی ماهی آزمایش انجام نمی‌دهد تا احکام آن را بر انسان تسری دهد بنابراین مبانی این آزمایش، شباهت و ارتباط فیزیولوژیکی انسان و حیوان است.

اگر آزمایش بر روی موش نتیجه بدهد بر روی انسان آزمایش می‌شود و اگر نتیجه ندهد فرضیه ابطال می‌گردد. اگر بخواهیم موش انگاری انسان را به صورت قیاس در آوریم قالب مغالطه چنین می‌شود:

انسان شبیه موش است، شبیه موش حکم موش را دارد. پس انسان حکم موش را دارد.

البته آزمایش بر روی هر حیوانی در قالب قیاس فوق ذکر می‌گردد و اختصاص به موش ندارد. عقبه هر آزمایشی که بر روی حیوانات انجام می‌گیرد قیاس فوق می‌باشد.

نقد حیوان انگاری انسان:

1- انسان شبیه موش و یا هر حیوان دیگری نیست. بلکه جسم او با حقیقت دیگری بنام روح پیوند خورده است. روح همان حقیقت و هویت انسان است. و بی توجهی به بعد روحی و روانی انسان در طب آلوپاتیک، و نگاه زیست‌شناختی به انسان موجب روی آوردن به آزمایش روی حیوانات شده است.

2- بر فرض شباهت فیزیولوژیکی انسان با موش و یا هر حیوان دیگری تسری حکم یکی به دیگری خطای محض است. علاوه بر اینکه موش و اسب و انسان و هر حیوان دیگر و انواع و اقسام مختلفی هستند که خواص و آثار هر کدام با دیگری فرق دارد. نکته‌ای دقیق‌تر و باریک‌تر از نکته فوق اینکه احکام و آثار هر یک از افراد انواع با دیگری متفاوت و متمایز است. مثلاً هر یک از انسان‌ها ویژگی و خصوصیات خاصی دارند که همان خصوصیت خاص او را از دیگر افراد انسانی متمایز می‌کند. بالتبع آثار و احکام آن نیز متفاوت می‌کند. عواملی که مشخص کننده و امتیازدهنده افراد انسانی از همدیگر است زمان، مکان، علل موجد و معده، فرهنگ و اجتماع و .. می‌باشد. بنابر سخن فوق هر شخص انسانی با مشخصات ویژه خود درمان و دارو خاصی را می‌طلبد زیرا ویژگی و خصوصیات خاصی دارد.

پزشک نه تنها نمی‌تواند موش را با انسان شبیه بداند بلکه اگر دو بیمار قلبی عروقی به پزشک مراجعه کند ابتدا سؤال کند که آیا فی‌المثل غیر از بیماری قلب و عروقی بیماری کلیوی نیز دارند یا نه. درمان کسی که همراه بیماری

قلب و عروق بیماری کلیوی نیز دارد با کسی که فقط بیماری قلب و عرق تنها دارد متفاوت است. براساس همین نگرش است که طب اخلاطی و طب هومیوپاتی برای هر شخص درمان منحصر به فرد دارند (قانون درمان واحد یا فردگرایی)

3- هر انسانی چه در روان و چه در جسم فردیت و تشخیص منحصر به فرد دارد بنابراین تعمیم در حکم یک شخص به دیگری (چه در روان و چه در جسم) خطا می‌باشد.

انسان دو گونه تشخیص و فردیت دارد: (1) فردیت فیزیولوژیکی (2) فردیت روانی

در فردیت فیزیولوژیکی انسان متشخص به مکان، زمان، سابقه خانوادگی، محیط جغرافیای است که هر کدام از موارد فوق شخصی را منحصر به فرد می‌کند ضمن اینکه راجر ویلیامز³⁷ متخصص شیمی آلی فردیت بیوشیمیایی را می‌پذیرد و می‌گوید: «هر کس دارای فردیت بیوشیمیایی خاصی است که مانند اثر انگشت تنها به آن شخص تعلق دارد هیچ یک از ما از آرایش زیست شناسانه مشاهبی برخوردار نیستیم، نیازهای ما به ویتامین‌ها و مواد معدنی ممکن است تا هزار مرتبه از فردی به فرد دیگر متفاوت باشد.»³⁸

پذیرش فردیت روانی قابل هضم‌تر از فردیت فیزیولوژیکی است. فردیت روانی اشاره به مجموعه روحیات، خلیقات، نفرت‌ها، لذت‌ها، رفتارها، ادراکات، احساسات، نگرش‌ها و بینش‌ها شخص را تشکیل می‌دهد. بنابراین در کره خاکی دو فردی که روحیات روانی آنها عین یکدیگر باشد وجود ندارد زیرا روحیات روانی اشخاص از مبادی و مجاری مختلفی تغذیه می‌شود و چون این مبادی و مجاری متنوع و متفاوت گاه متهافت است روحیات روانی افراد نیز رنگارنگ است. رابطه روان و جسم تأثیر و تأثر طرفینی است از آنجا که روحیات روانی متفاوت است بدن مادی نیز تعیین و تشخیص منحصر به فردی دارد. بنابراین صحیح است بگوئیم هیچ دو فردی از نظر جسمی شباهت تام با هم ندارند چنانکه اثر انگشت هیچ کس مثل هم نیست. مولود دیدگاه فوق این است که هر بیماری درمان منحصر بفردی دارد زیرا جسم منحصر به فرد و روان منحصر بفرد دارد. البته پذیرش فردیت روانی و جسمی به معنی نفی شباهت‌های روانی و جسمی نیست. اما سخن در این است که از طریق شباهت نمی‌توان بیماری را درمان کرد زیرا مبنای آن قیاس و تمثیل است و قیاس و تمثیل ارزش منطقی ندارد.

4- انسان علاوه بر اینکه دارای ممیزات و مشخصات روحی و روانی ویژه است. دارای حیات جمعی و زندگی اجتماعی نیز می‌باشد. زندگی اجتماعی، شغلی می‌تواند منشأ بروز رفتارها و بیماری‌های خاصی شود در حالی که موش و میمون و همه جانوران نه حیات جمعی و نه روحیات روانی دارند بلکه رفتار آنها غریزی و غیراکتسابی است.

5- با یک نگاه درون سیستمی به این مسأله در علم زیست شناختی دانشمندی از جمله الکسیس کارل معتقد است که شباهت زیادی بین آدمی و موش نیست و تعمیم این شتاب هیچ به انسان خطرناک است.³⁹

پزشک برجسته بریتانیایی ورنون کلن نویسنده کتاب «چرا باید آزمایش بر روی حیوانات متوقف شد»⁴⁰ معتقد

³⁷ Rager williams.

³⁸ جیمز گردن، طب کل گرا، ص 67

³⁹ آلکسی کارل، انسان موجودی ناشناخته، ص 60

⁴⁰ Why animal experiments must stop?

است که تشریح حیوانات، و آزمایش بر روی آنها عملی بی‌ارزش بی‌حساب و کتاب، غیردقیق و گمراه‌کننده است. و تعمیم نتایج آزمایشات به انسان مسبب مرگ بسیاری از انسان‌ها شده است. وی با استفاده از آمار و ارقام می‌گوید که سالانه حدود 250 میلیون حیوان در آزمایشگاه استفاده می‌شود. وی این کار را غیرعلمی و پرهزینه، غیر انسانی و مسأله چالش‌انگیز پزشکی نوین می‌داند.⁴¹

ورود مهمانات ناخوانده حیوانات آزمایشگاهی به عرصه طب نوین، بیانگر نگرش زیست شناختی به انسان است. در طب هومیوپاتی نه تنها به روی حیوانات آزمایش صورت نمی‌گیرد بلکه انسان‌هایی که بر روی آنها آزمایش انجام می‌شود باید سالم، دقیق و نکته‌بین باشند، فراموشکار نباشند و افراد در سه منطقه جغرافیای مختلف باشند.⁴²

ماهیت پوزیتویستی طب جدید

پوزیتویسم یکی از مکاتب فلسفی غرب است که معتقد است که در حوزه معرفت شناختی، تنها راه شناخت اشیاء، حواس است. دریافت‌های غیر حسی (اعم از عقلی و اشراقی) بی‌معنا و مهمل است. جزءنگری مولود نگرش پوزیتویستی به واقعیت است. از سردمداران این مکتب جان لاک، دیوید هیوم، جان استوارت میل، آگوست کنت است. رویکر افراطی پوزیتویسم در حلقه دین به صورت پوزیتویسم منطقی ظاهر شد. پوزیتویست‌های منطقی متافیزیک را یاوه و مهمل می‌خوانند آن‌ها رجزخوانی علیه متافیزیک را به غایت رساندند. حذف غایت گرایه و هدفمند و رمز آلود بودن هستی است. علم جدید پوزیتویستی است. در نتیجه چنین نگرشی علل غایی در علوم جدید از جمله علم طب به فراموشی سپرده شد. پوزیتویست‌های منطقی معتقدند که همه علم و شناخت می‌تواند مستقل از پیش فرض‌های فلسفی پیشرفت کند. اما روش شناسی بدون فلسفه امر بی‌معنی و فاقد پیش فرض بودن، خود پیش فرضی فراخ و گستاخ است.

اگر چه طب جدید نفیاً و اثباتاً در برابر متافیزیک صامت است اما در این سکوت صدها تئوری فلسفی خفته است. روشی طب جدید در توصیف بیماری و درمان بیمار بکار می‌گیرد، روش پوزیتویستی است. در طب جدید از گزاره‌های غیر حسی و کیفی خبری نیست بسیاری از مفاهیم و گزاره‌هایی مانند بحث گرمی و سردی، خشکی و تری، ارکان، روح بخاری، مزاج اسباب چهارگانه اخلاط طبیعی. اخلاط، قوا، ارواح، امزجه که پشتوانه طب سنتی است در این طب کاملاً مطرود است. طرد این عناصر نه به خاطر غیر علمی بودن بلکه ناشی از غیر حسی بودن است.

از آن جا که این روش بر فرض سلوک مستقیم جنبه‌ای از واقعیت را بیان کند هیچ گاه نمی‌تواند. نکاتی کلی از انسان و بیماری و سلامتی ارائه دهد. (و نتیجه آن که چنین نگرشی موجب ناکامی در شناخت انسان می‌شود، ابعاد غیر حسی انسان تأثیر مستقیم و عظیم و بی‌واسطه بر ابعاد حس دارد که غفلت از آن موجب ناکامی در شناخت انسان می‌شود. مکتب طب جدید از آنجا که روش پوزیتویستی را پیموده است. ابعاد غیر حسی انسان را از آدمی حذف کرده و انسان را در ماده و ذرات خلاصه کرده است. بنابراین نگرش طب جدید به انسان نگرشی ماتریالیستی است.

⁴¹ www.vivisection.absurd.org.uk

⁴² ر.ک: هومیوپاتی، ص 126.

پوزیتیویست ها علم (science) را، پیشوای تمام عیار و گاو مقدس خود قرار دادند. از جمله از ارکان علم شناسی پوزیتیویستی مقدم دانستن مشاهده بر تئوری و سعی در پیراستن جمیع مقدمات و مقارنات ذهنی آن‌ها ذهن را همچون کشکولی خالی می‌بینند که باید از ماده‌ مشاهدات پر شود.⁴³ بازگرداندن رفتار ذهن و روان به رفتار بدن و بازگرداندن قضایای متضمن تصورات غیر مادی به قضایای واجد تصورات مادی از جمله دستاوردهای علمی پوزیتیویستی است.⁴⁴

روش پوزیتیویستی در طب بر فرض صحت آن فقط می‌تواند پزشکی موجود را اثبات کند پزشکی جدید، تنها پزشکی ممکن نیست، بلکه یکی از پزشکی‌های ممکن و سطح نازل آن است. مکابت پزشکی دیگر هست و می‌تواند بوجود آید که از زاویه و افقی دیگر به انسان می‌نگرند و درمان آن‌ها نیز متفاوت از پزشکی موجود است. چنان که طب فشاری و طب سوزنی، طب هومیوپاتی، هر کدام از ساحتی دیگر به ساحت‌های بی‌کران انسان نظر می‌افکنند آن چه که در علم طب می‌گذرد بیان راه‌های امکان است نه تنها راه ممکن. بنابراین نباید پرونده دانش طب را در روش خاص محدود کرد و همه عقول را به یک زاویه محدود خیره نمود

انسان از عرش خلیفه الهی تا فرش زیست شناختی

پزشکان براساس نگاه زیست شناختی به انسان، بیماری را صرفاً اختلال در کارکرد فیزیولوژیکی جسم دانستند و بدین ترتیب منشأ بیماری‌های روحی را در سلول‌ها و ملکول‌ها یافتند. در نگرش زیست شناختی انسان صرفاً در مجموعه‌ای از اعضا و اجزاء مادی خلاصه می‌شود و مسائل روحی مثل تفکر، خلاقیت و ... از تراوشات جسم است نه از خصایص روح.

نظریه تکامل داروین در زیست شناسی در پیدایش چنین نگرشی بی‌تاثیر نبود. از جمله علمی که پزشکی نوین به آن وابسته است بیولوژی (زیست شناسی) می‌باشد. گاو مقدس بیولوژیست‌ها تئوری تکامل (ترانسفورسیسم) است. بسیاری از آنان این نظریه را به عنوان یک امر اصیل دینی پذیرفته‌اند.⁴⁵ داروین بی‌آنکه خود خواسته باشد هبوط مذلت خیزی را برای انسان ترسیم کرد. نظریه تکامل داروین با اینکه مورد نقض و نقد فراوان قرار گرفت با این وجود به عنوان یک اصل جزمی تا یک فرضیه سودمند علمی مورد پذیرش قرار گرفت»⁴⁶

تکامل داروین انسان را در ردیف درندگان و خزندگان قرار داد. انسان در تئوری تکامل نوعی میمون است که هیچ جنبه الهی و قدسی در آن نیست. می‌توان تئوری داروین را سبب‌ساز نگرش زیست شناسی به انسان دانست. از جمله علمی که پزشکی نوین سخت به آن وابسته است بیولوژی (زیست شناسی) می‌باشد. نظریه تکامل داروین با اینکه مورد نقض و نقد فراوان قرار گرفت با این وجود به عنوان یک اصل جزمی تا یک فرضیه سودمند علمی مورد

⁴³. مبادی ما بعد الطبیعی علوم نوین، ادوین آرشبرگ، ترجمه عبدالکریم سروش، مقدمه، ص 37.

⁴⁴. همان، ص 41.

⁴⁵. تامپسون، علم و شعور عام، ص 229 به نقل از سید حسین نصر، انسان و طبیعت، ص .

⁴⁶. سید حسین نصر، انسان و طبیعت، ص 166.

پذیرش قرار گرفت. گاو مقدس بیولوژیست‌ها تئوری تکامل (ترانسفورسیسم) است. بسیاری از آنان این نظریه را به عنوان یک امر اصیل دینی پذیرفته‌اند.⁴⁷

داروین بی آنکه خود خواسته باشد هیوط مذلت خیزی را برای انسان ترسیم کرد و علم پزشکی نیز از چنین نگرشی متأثر شد. تکامل داروین انسان را در ردیف درندگان و خزندگان قرار داد. انسان در تئوری تکامل نوعی میمون است که هیچ جنبه الهی و قدس در آن نیست. بنابراین می‌توان تئوری داروین را سبب ساز نگرش زیست‌شناسی به انسان را فراهم کرد.

در نقد نگرش زیست‌شناختانه به انسان باید گفت جسم فیزیولوژیکی یکی از ابعاد انسان است و انحصار انسان در جسم مغالطه‌کنه و وجه است.

مغالطه‌کنه و وجه همان است که همه شیء را در چهره و وجهی از شیء خلاصه کنیم. صحیح است که بگوئیم انسان جسم است اما اگر از این سخن نتیجه گرفته شود که انسان چیزی جز جسم نیست، این سخن چیزی جز خطا نیست.

از نگاه متافیزیک انسان علاوه بر مرتبه نازله جسم، دارای حقیقت مثالی و عقلی است. که هر یک از این مراتب متعالی تر از مرتبه مادی و جسمانی است. انسان و هر موجود دیگر تنها در جنبه مادی آن خلاصه نمی‌شود. نمود مادی یک شیء اضعف نمود شیء است نه تمام نمود شیء.

علاوه بر چالش فوق، در نگرش زیست‌شناختی به انسان نقش عوامل روحی، اجتماعی، جغرافیایی، فرهنگی و تمام امور منحصرأ انسانی نیز فراموش می‌شود اموری مانند خودآگاهی، تفکر، تدبیر، خلاقیت، اراده، هدفمندی، رضایت، افسردگی، غم، شادی، تعجب، اراده، هدفمندی، رضایت، .. و هزاران خصیصه روحی که از مختصات انسان است. و در رویکرد زیست‌شناختی در طاق نیسان قرار می‌گیرد. و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که وجود و با عدم چنین روحیاتی، در جسم انسان تاثیری ندارد. هیچ‌گاه نمی‌توان آن جام جهان نما و اسطراب اسرار خدا را با ریز شدن در دنیای بغایت ذره‌بینی و صفحات عکسبرداری و آزمایشگاه یافت.

انسان همان ماشین، اما پیچیده

«دید مکانیکی جهانی کارنامه سه شخصیت است: فرانسیس بیکن، رنه دکارت، ایزاک نیوتن⁴⁸» در دید مکانیکی نسبت به جهان خداوند محترمانه از صحنه بیرون گذاشته می‌شود. در با اجسامی سر و کار دارند که به طریق ریاضی اندازه‌گیری می‌شود، جهان ماده، بی‌روح و تهی از اسرار، بی‌نیاز از آفریدگار، عدم غایت‌مندی و ... است.⁴⁹ نگرش مکانیکی بیش از هر چیز مولود تفکر نیوتن است. او جهان را یک دستگاه پیچیده فرض می‌کرد و کار خدا نیز تعمیر و

⁴⁷ - تامپسون، علم و شعور عام، ص 229 به نقل از سید حسین نصر، انسان و طبیعت، ص 19/

⁴⁸ . جهان در سراسیمی سقوط، ص 36.

⁴⁹ . ر.ک: همان، ص 40 - 39.

ترمیم این ماشین پیچیده است.

از جمله عقبه های غیر مرئی طب جدید نگرش مکانیکی به انسان است. جسم انسان که یک وجود قدسی، پر رمز و راز، بسط روح، تجسم و تنزل عالم علوی، آیینه های انعکاس حقایق قدسی است، در طب جدید به مشابه ماشین بی روح تلقی می شود. در این نگرش انسان ماشین پیچیده ای است که اجزاء آن ترمیم و تبدیل می شود. پزشکان این نگرش به انسان را بیش از هر از ماتریالیست ها به ارث برده اند. ماتریالیست ها انسان را به ماشین پیچیده خلاصه می کردند.

نگرش ماشینی به انسان و جهان حاکی از ضعف فاهمه نظاره گر است ماشین انگاری و نگاه مکانیکی به انسان از مشکلات زیر رنج می برد. اولاً انسان موجودی ذی شعور و ادراک است. در حالی که ماشین فاقد ادراک و شعور است ثانیاً انسان دارای بعد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، حرفه ای و سیالی است. و ماشین هیچ یک از ابعاد فوق را ندارد. ثالثاً: ماشین جامد و فاقد نمود منفعل است انسان حی، نامی، حساس، متحرک، فعال و منفعل است. رابعاً قوانین حاکم بر ماشین از قبل طراحی شده و قابل پیش بینی است و همواره پاسخ های یکنواخت می دهد و در مقابل یک عامل معین واکنش مشخص و معین دارد. اما انسان انعطاف پذیر غیر قابل پیش بینی و در شرایط یکسان ممکن است واکنش متفاوت باشد.

خامساً ماشین به عنوان یک شی زائد در طبیعت ارتباط آن سیستم طبیعت قطع است و ارتباط ارگانیک و استاتیک با طبیعت برقرار نمی کند اما انسان جزئی از طبیعت و دارای ارتباط و اتحاد با طبیعت است و همواره دارای رابطه طرفینی با عالم دارد. نیازهای روحی و روانی او در طبیعت به طور خودکار پاسخ داده می شود اگر نیاز به غذا، آب، میل جنسی، بقاء دارد در خارج به گونه ای پاسخ این نیازها وجود دارد. نیازهای ماشین در طبیعت نیست و اگر پاسخ نیازها و خواسته های ماشین در طبیعت باشد مصنوع انسان است نه بطور خودکار و خودمختار پاسخ آن باشد.

چیستی بیماری

سلامتی و بیماری چیست؟ سالم کیست و بیمار کیست؟ معیار سلامتی و بیماری چیست؟ آیا بیماری صرفاً اختلال در کارکرد زیست شناختی انسان است؟ منشأ پیدایش بیماری ها چیست؟ آیا بیماری همیشه شیطانی و مضر است یا نه بیماری رحمانی و مفید نیز هست؟ آیا هر یک از بیماری های روانی و جسمی از همدیگر جدا هستند؟ اگر چنین است به چه دلیل؟ آیا عامل بیماری میکروب است (چنانکه پاستور گفته است) یا ممکن است عوامل دیگر دخیل باشد؟ آیا آیا فرد مبتلا به نهیلیسیم بیماری است و یا چنین نگرشی می تواند منشأ بیماری باشد؟ گزاره بیماری بد است آیا گزاره حقیقی است و یا اعتباری؟ آیا رابطه سلامت و بیماری عدم و ملکه است یا تناقض؟ حل مشکل دور در تعریف بیماری چگونه است؟ علل معلومه و مجهوله در تشخیص بیماری؟ آیا پزشکی علم عملی است یا نظری یا هر دو؟

سؤالات فراونی از این قبیل که اتخاذ هر جواب روشن درمانی خاصی را می پذیرد.

رهیافت ویژه به بیماری منجر به درمان خاصی می شود و نوع این نگرش بستگی به نگرش به بیماری دارد از آن جا که طب جدید بیماری را صرفاً اختلال در کارکرد زیست شناختی جسم می داند. لذا منشأ بیماری های روانی را نیز

اختلال در جسم می‌داند. برداشت پزشکی رایج از بیماری مبتنی بر ماشین انگاری انسان است در نگرش مکانیکی تن به مثابه یک دستگاه مکانیکی است و در هنگام بیماری چرخ و دنده‌های آن تراز خارج می‌شود و پزشک مانند یک مهندس از طریق عملیات جراحی و شیمیایی و با پیوند عضو ناتراز را مرتب می‌کند سؤال دیگری که رخ می‌نماید این است که آیا بیمار به هر وسیله ممکن باید درمان شود؟ و هدف از این درمان چیست؟ اگر درمان بیماری سبب چیزی جز رنج نشود آن گاه اصل درمان مخدوش می‌شود و هدف از درمان که همان بهبودی بیمار است حاصل نمی‌شود.

پزشکی جدید از بیماری تصویری تجربه‌گرایانه دارد «تصویر تجربه‌گرایانه از بیماری، تصویری ناقص است. زیرا بیماری را یک نوع اختلال در کارکرد زیست‌شناختی می‌داند و تلقی تجربی از انسان نمی‌تواند حق خصوصیات ذاتی و واقعی ماهیت انسان را به خوبی ادا کند.⁵⁰»

تفکر پزشکی بر این نگرش استوار است که انسان بدن است، بدن ماشین است و ماشین از اجزاء تشکیل شده است. بیماری معینی درست کار نکردن این اجزاء پزشک یعنی کسی که فعالیت این اجزاء را اصلاح کند و درمان یک ماده شیمیایی یا یک فرآیند جراحی است که به پزشک در اجرای هدفش کمک می‌کند.⁵¹»

«بدنبال نظرات پاستور و کخ مبنی بر اینکه میکروب عامل بیماری است و یا اینکه پیدایش بیماری به علت میکروب خاصی است تنها آن جزء از بیمار که مورد حمله میکروب خاصی قرار گرفته بود مورد توجه قرار گرفت و نسبت به سایر اجزاء بی‌توجهی می‌کردند.⁵²»

بیماری تنها یک اختلال فیزیولوژیکی نیست بلکه می‌تواند نوعی واقعیت چند بعدی است که موجب بیماری شود توجه بیماری بر اساس عوامل فیزیولوژیکی موجب غفلت از ابعاد روانی و محیطی و اجتماعی بیمار می‌شود.

«دیدگاه کل‌گرا می‌گوید هر بیماری برای خود درمان خاصی دارد به عنوان مثال باکتری ایجاد کننده ذات‌الریه در دو فرد ممکن است یکسان باشد اما پزشک با این دو مورد ممکن است بطور متفاوتی برخورد کند شاید یکی از آنها بدلیل تنفر از شغل خود مستعد ابتلا به ذات‌الریه باشد در حالی که دیگری برای تکمیل پروژه‌ای که به آن عشق می‌ورزد بیش از حد کار کند در این جا باید مرد اول گفت که شغل دیگری انتخاب کند و به دومی باید توصیه کرد که از شتاب خود بکاهد.⁵³»

پزشک باید به دنبال علت بیماری در همه سطوح باشد و ببیند که کدام موقعیت است که به صورت جهی ظمی تظاهر کرده است. گاه عامل تنش خانوادگی، حرفه‌ای و شغلی و یا محیط جغرافیایی است. در هر عامل باید متناسب با آن خانواده درمانی و یا روان‌درمانی و ... را تجویز کند.

بیماری و سلامتی تجسم یک فرآیند و تشخیص علل و عوامل مختلف است اگر علت بیماری روانی باشد. در درمان باید روان‌درمانی کرد. اگر علت آن محیط باشد باید به نقش عوامل جغرافیایی و محیطی توجه کرد. اگر صرفاً به

⁵⁰. در آمدی بر فلسفه طب، ص 14

⁵¹. مسعود ناصری، یک، تئوری شعور و پزشکی هومیوپاتی، 110.

⁵². مسعود ناصری، پیشین، ص 115

⁵³. جیمز گردن، طب کل‌گرا، ص 66.

اختلالات تبعی بیماری نگریسته شود و به عوامل پیدایش بیماری توجه نشود، در واقع در هعمین جا بیماری درمان نمی‌شود بلکه سرکوب و با معلول بیماری مبارزه می‌شود نه علت آن؛ تا زمانی که علت حضور دارد معلول همواره جوانه می‌زند معلول شاخ و برگ و میوه است و علت ریشه و بذر. تا علت از بیخ و بن خشک نشود بریدن شاخ و برگ مثرثمر نیست.

بنابراین خطای طب رایج در تعریف و تحدید بیماری دو چیز است. اول اینکه صرفاً به جنبه زیست شناختی بیماری توجه دارد. و از نقش عوامل روانی، جغرافیایی، اجتماعی مغفول است دوم اینکه در درمان بیماری به جای اینکه علت بیماری را ریشه کن کند با عوارض و معلول و برآیند بیماری مبارزه می‌کند.

رویکردهای ضروری برای علم پزشکی

فلسفه پزشکی، جامعه‌شناسی پزشکی، تاریخ پزشکی مسائل بنیادی و ضروری طب است و با اینکه ضرورت اهمیت آنها صدچندان مهم می‌نماید اما پزشکان به ندرت به آن توجه می‌کنند.

کسانی که به طبابت مشغول هستند و به مباحث فلسفه پزشکی بی‌اعتنا است، مانند ناخدای کشتی‌ایی است که از طول و عرض دریا و مسیر حرکت کشتی شناختی ندارد و سرانجام سرنشینان را هلاک خواهد کرد. فلسفه‌های مضاف دانشی است که از احکام کلی مضاف الیه بحث می‌کند فلسفه پزشکی در غرب رونق و بسط قابل توجه ای دارد یکی از علل آن این است که غربیان، زودتر از همه متفطن بحران در طب شدند همین امر موجب بازنگری در مبادی و مبانی پزشکی شد.

مباحثی چون موضوع پزشکی، روش پزشکی، هدف پزشکی، اخلاق پزشکی، مکاتب طبی مفهوم سلامت و بیماری، علیت در پزشکی، رئالیسم و آمیرلیسم در طب، عوامل مؤثر در سلامتی و بیماری، مرز بین بیماری‌های روانی و بیماری‌های جسمی، رابطه انسان و طبیعت، رابطه بیمار و طبیب، رابطه انسان با خدا، ماهیت مرگ مسائل فلسفه طب است.

تا وقتی که درک درستی از ماهیت بیماری و رابطه بین جسم و روح و تأثیر روان بر جسم تبیین نشود بحث در مباحث ثانوی مثل ساختن ساختمان بدون بنا است.

تأثیر مباحث فلسفه طب، در فروع خُرد و کلان پزشکی تأثیر کلان می‌گذارد. و سایه آن در همه مباحث گسترده می‌شود. متافیزیک علت موجد و علت مبقیه مبانی طب است. هر چیزی که در پیدایش چیزی موثر باشد در بقای آن نیز موثر است. طبیب وقتی به تبیین و تشریح و درمان انسان می‌پردازد ناچاراً نگرشی به ماهیت انسان دارد. وقتی طبیبی فقر جهان بینی داشته باشد وقتی که تصور کند که جزئی از اعضا بدن اضافی است در این صورت از جهل خود نقص در خلقت نتیجه می‌گیرد، در این صورت در نحوه فیزیولوژی انسان دستکاری می‌کند و حتی ممکن است دستور به حذف عضو زائد در بدن بدهد.

آیا بیماری‌های روانی که به صورت اختلالات تبعی در جسم تأثیر می‌گذارد با دارو درمان می‌شود یا باید در لحاظ روانی روانکاوی نمود؟ آیا به هر قیمتی باید جان بیمار را نجات داد ولو اینکه از زندگی بهره‌وی جز نفس کشیدن و رنج

و عذاب برای او باقی نماند؟ نقش عوامل غیرمعرفتی در نظریات پزشکی چیست؟ آیا نظریات پزشکان خارج از جهان بینی است یا مبانی انسان شناختی در نظریات پزشکی رسوب خواهد کرد؟ آیا بیماری را می توان صرفاً اختلال در کار کرد زیست شناختی و فیزیولوژیکی بدن دانست؟ درد چیست؟ آیا پدیده‌های جسمی است یا روحی؟ در رفع بیماری آیا باید درد را سرکوب کرد یا درد اماره‌ای برای وجود بیماری و تشخیص بیماری است در نتیجه نباید سرکوب گردد؟ توجیه عقلانی جزءنگری طب رایج و یا کل نگری هومیوپاتی چیست؟ آیا اختلالات روانی می تواند سبب بروز بیماری‌ها جسمی شود؟ و آیا بیماری‌های جسمی می تواند منشأ بروز بیماری‌های روانی شود؟ آیا اگر انسان به صورت دیگر آفریده می شد بهتر بود و یا به عبارت دیگر آیا خلقت انسان احسن خلقت است و یا ممکن است نقص و نقض در خلقت انسان وجود داشته باشد؟ براساس نگرش دوم در این صورت پزشک مجاز است در خلقت آدمی حذف و اضافه کند زیرا معماری انسان ناقص است.

رابطه بین بیماری و تنوع درمان چگونه است؟ آیا طبیعت برای پاسخگویی به بیماری مستکفی است یا کافی نیست و نیاز به داروهای شیمیایی است؟ علم طب از چه علمی تغذیه می کند؟ یادگیری چه علمی برای طبیب ضروری است؟

نقش ایمان و اعتقادات دینی در درمان بیماری‌ها چگونه است؟ اگر چنین تأثیری ثابت شود که تحقیقات فراوانی تأثیر اعتقادات مذهبی در مقابله با بیماری‌ها را به اثبات رسانده است. آن گاه جای این سؤال باقی است که چرا پزشکان و روان پزشکان به هیچ وجه به آن توجه نمی کنند و تنها شفای بیماران را در تجویز قرص و دارو می بینند؟ و هزاران سؤال از این قبیل مباحث که پرداختن به آن مهم و ضروری است.

علم تاریخ پزشکی نیز از جمله علوم ضروری برای علم طب است. توجه به تاریخ پزشکی نیز در طب مغفول واقع شده است. در تاریخ پزشکی روشن خواهد شد که چه بیماری در چه عصری فراگیر می شود و چرا؟ و چرا برخی از بیماری‌ها در بعضی از اعصار فروکش می کند؟ و علل آن چیست؟

تاریخ پزشکی جویباری است که نشان خواهد داد که طبیبان کجا را آبیاری کرده و موجب خرمی شده و از حل چه بیماری‌هایی عاجز مانده است. و به طور کلی تأثیر پزشکی در مردم در طول تاریخ روشن خواهد شد. اهمیت تاریخ پزشکی تا حدی است که پرفسور لیشین تله علت اصلی آشفتگی و نابسامانی پزشکی معاصر را تا حد زیادی به علت قطع ارتباط با گذشته می داند.⁵⁴

علم دیگر جامعه‌شناسی پزشکی است این علم در صدد استفاده از علوم اجتماعی و نقش عوامل اجتماعی در سبب شناسی بیماری‌ها است در این نگاه بیماری از مفهوم فردی خارج شده و به عنوان یک مفهوم گسترده در نظر گرفته می شود. به عبارت دیگر در جامعه‌شناسی پزشکی به روابط متقابل میان پدیده‌های اجتماعی و مسائل پزشکی می پردازد. اهمیت جغرافیای پزشکی نیز از هم این جا روشن می شود. در جغرافیای پزشکی به شرایط اقتصادی و طبیعی مؤثر بر سلامتی توجه می شود.

54. دارو مساله پزشکی قرن 37

در جامعه‌شناسی پزشکی از طبقات اجتماعی، خرده فرهنگ‌ها وضعیت تأهل، رخدادهای اجتماعی، روانی، بیکاری، جامعه شهرنشینی، روستانشینی، نوع تغذیه، جوامع صنعتی و غیرصنعتی بحث می‌شود می‌باشد.

در جامعه‌شناسی پزشکی و جغرافیای پزشکی به علل بیماری در بیرون از فرد می‌پردازند و منشأ این نوع رویکرد به پزشکی، این است که علل بیماری فقط عوامل درونی بدن نیست علل بیرونی از قبیل علل زیستی، فیزیکی، اجتماعی نیز در پیدایش بیماری مؤثر است. براساس جامعه‌شناسی پزشکی نوع بیماری با نوع جامعه در ارتباط است. اهمیت مبحث جامعه‌شناسی پزشکی و جغرافیای پزشکی از این جهت است پزشکان آلوپاتیک در درمان بیماری‌ها به محیط و پدیده‌های اجتماعی بسیار کم است. و این در حالی است که خاستگاه بسیاری از بیماری‌ها محیط جغرافیایی و پدیده‌های اجتماعی بیمار است.

راهکارهای رهایی از طب سقیم و راهیابی به طب سلیم

آنچه که در این مقاله در صدد آنیم نگاهی درجه دو و فراطبی به علم طب مدرن است. چالش‌ها و بیماری‌های طب جدید چهار تا ست و در مقابل هر یک از بیماری‌های مهلک، دارویی شفا بخش و عافیت ساز وجود دارد. در زیر هر یک از آنها و راه حل چالش ذکر خواهد شد.

نقد اول:

تنزل انسان از موجودی الهی و عرشی و صاحب روح به موجودی مکانیکی و زیست شناختی است

راه حل: پست ترین و مهلک ترین نوع تصویر از انسان نگرش مادی به این موجود عرشی است. طب جدید باید عالمی از نو بنا کند و در نگرش خود نسبت به انسان تجدید نظر نماید. مساله پذیرش نفس و ارتباط آن با بدن و ارتباط بدن با نفس درمانهای روحی همه از مسائلی است که در طب جدید باید مورد توجه واقع شود. اگر چه علم طب نفیاً و اثباتاً نمی‌تواند در مورد نفس نظر بدهد اما باید مبانی متافیزیکی خود را تعبیین و تقویم کند و بنگرد که مبادی خود را چه در فلسفه‌ای تغذیه می‌کند طب امروز مبادی خود را وامدار ماتریالیست‌ها و پوزیتویسم‌ها کرده است لذا ساختمان آن ناراست است.

با توجه به اینکه حقیقت و هویت انسان را نفس تشکیل می‌دهد بنابراین طب باید به مسائل روانی که از اختصاصات انسان است توجه شود و چنانچه گفته شد اختلالات روانی می‌تواند منشاء بروز بسیاری از بیماری‌های جسمی شود.

نقد دوم:

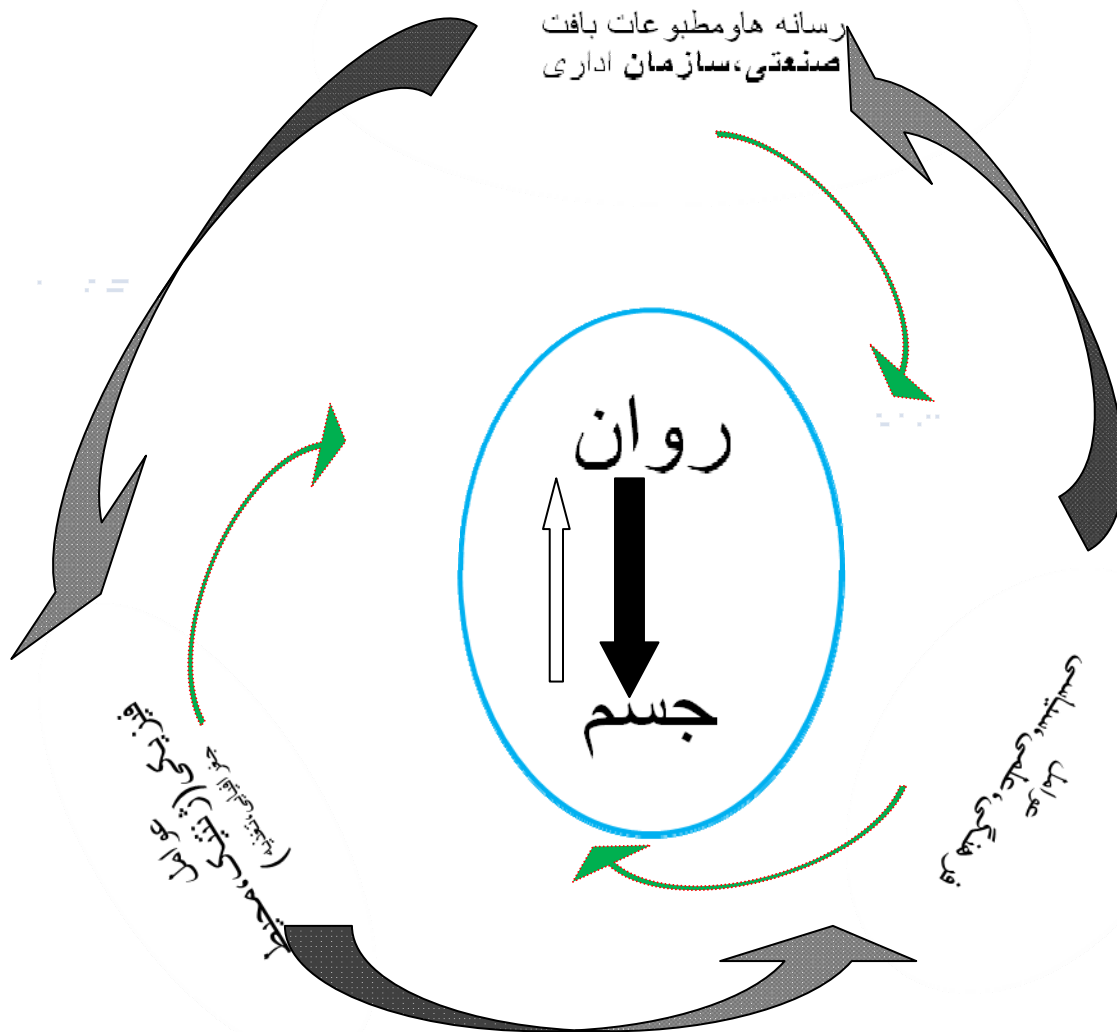
در اینطب جدید صرفاً نگرشی تک بعدی به بیماری دارند و علل تمامی اختلالات را در فیزیولوژیک انسان بررسی می‌کنند.

راه حل: الگوی جامع و دقیق برای شناخت بیماری آن است که بر اساس مساحت‌های ابعاد گوناگون انسان طرح ریزی شده باشد.

به نظر می‌رسد با نگاه همه جانبه به بیماری می‌توان الگوی، روانی، زیست شناختی، اجتماعی، جغرافیایی و حرفه‌ای باشد.

بر اساس الگوی فوق اگر علت بیماری محیط اجتماعی باشد باید اجتماع درمانی و اگر علت آن حرفه و شغل باشد در درمان به حرفه و شغل بیمار توجه کرد و در ضمن تحقیق به برخی از موارد که علل بیماری محیط اجتماع یا محیط جغرافیایی و... است اشاره شد، و تحقیقات فراوانی چند بعدی بودن علت بیماری را تأیید می‌کند و با اندک آشنایی با طب این مساله مورد تصدیق واقع می‌شود. بر اساس الگوی فوق هر پدیده بعید الذهنی ممکن است عامل بیماری باشد، لذا باید به همه موارد زیر توجه کرد.

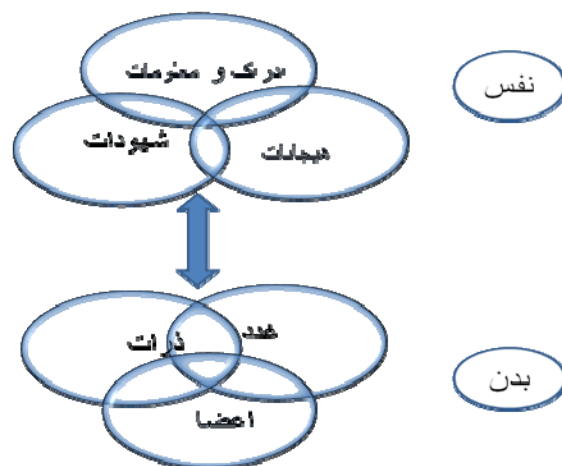
سابقه بیماری، ژنتیک، نحوه زندگی، شغل فرد، محیط جغرافیایی (ارتفاع و پستی سرزمین، مجاور بودن یا نبودن به دریا، جبال، بحار، بیان، تلخی و شوری خاک، کثرت و قلت جویبار و درختان و ...)، محیط اجتماعی (هنجارها و ناهنجارهای فرهنگ اجتماعی فرد، خانواده، کل تحصیل و ...) روحیه روانی، تاهل، مجرد، زن، مرد، نوع تغذیه، زندگی در محیط صنعتی و غیر صنعتی، زندگی در شهر یا روستا، مهاجر، مقیم، سن، وزن، قد، زمان بیماری، مکان بیماری. الگوی کلی از نمای ارتباط ارگانیک نفس و بدن از درون و بیرون در نمودار شماره (1) و (2) ترسیم شده است در نمودار شماره (1) جنبه تاثیر و تاثیر انسان از بیرون و تاثیر و تاثیر نفس و بدن بر همدیگر مورد نظر است اما در نمودار شماره (2) نفس و بدن به عنوان دو مجموعه که از اجزاء معنوی و مادی تشکیل شده اند در نظر گرفته شده که هر یک از این اجزای با همدیگر ارتباط دارند این دو نمودار اساس نگرش های جزئی و تک ساحتی را نمی‌کنند.



نمودار شماره (1) شبکه تأثیر و تأثیر انسان مدرن از درون و برون

توضیح نمودار شماره (2) اینکه: نفس هویت واحد مشتمل بر ملکات و معلومات و بدن نیز مجموعه متشکل از اعضا و اجزا و ذرات است که هر یک این دو به مثابه مجموعه ای که دارای اجزایی است که این اجزا با همدیگر ارتباط ارگانیک دارند. حالات وصفات نفس ذاتی نفس است نه عرض نفس. ملکات و معلومات اعراض گسیخته از هم نیستند بلکه از آن جا که با نفس متحد می شوند و حاصل این اتحاد ارتباط صفات نفس با همدیگر است در واقع وحدت حقیقی نفس حلقه ارتباط صفات و معلومات نفس با همدیگر است این شبکه مجموعه ای از حوادث را به همدیگر را به هم متصل می کند هر یک از حالات نفسانی حالت بالقوه دارند اگر مورد توجه و تکرار قرار بگیرد به فعلیت می رسد و ممکن است این فعلیت چنان شدید باشد که به صورت یک قطب در آید و تمامی حالات با توجه به آن تنظیم شود.

حالاتی چون شک ، ناامیدی و ترس ، مفهوما نامرتب و بی‌خارجا مرتبط هستند اجزا و اعضای بدن عنصری در خفا و جلا با همدیگر ارتباط دارند دلیل براین تعامل ، ترکیب حقیقی اجزا بدن است . تا زمانیکه بدن به نفس تعلق دارد وحدت بر نفس حاکم است لذا ترکیب آن نمی تواند اعتباری باشد



نمودار شماره (2)

نقد سوم:

جزءنگری از جمله آفات خطرناک طب جدید است در این جا این سؤال پیش می آید که از طرفی گسترش علوم اقتضای تخصصی شدن را دارد و از طرف دیگر جزءنگری از اشکالاتی عدیده‌ای (چنانکه ذکر شد) رنج می‌برد. پس چه باید کرد؟

راه حل: چند نکته در این راه حل باید در نظر داشت:

نکته اول: تصور نشود فربهی یک علم همیشه از روی ضرورت است در اکثر علوم خصوصاً علم طب مدرن و علوم انسانی فربهی آن آماس و تورم و ناشی از جهل عده ای از محقق نماها است. فربهی علوم بیش از آنکه اندیشه‌اندیشمندان تراوش کند برخاسته از جهل جهال نسبت به مساله است. شخصی در اثر جهل و نادانی کاخ عظیمی از تئوریه‌ها و نظریات بر اساس مبانی خطا بنا می کند و عده‌ای ساده لوح متخصص فهم افکار وی می‌شوند. حکایت این مساله مثلی آن کسی است که کیسه‌ای تهی را با گره سخت می‌بندد و عده‌ای را مشغول باز کردن این گره می‌کند و کیسه نیز تهی است.

عقدده سخت است و کیسه تهی

عقدده بگشاده گیر ای منتهی

بسیاری از افکار دانشمندی که ابطال آن قطعی شده است اما با این حال عده ای خام عمر خود را صرف یادگیری اندیشه‌های باطل و بیهوده می‌کنند. علم طب نیز از این جریان مستثنی نیست.

نکته دوم: علت اصلی تورم علم طب تمرکز بر جنبه زیست‌شناختی و غفلت از سایر ابعاد آن است. گویا که انسان همین جسم و علت بیماری چیزی جز جسم نیست. بدین صورت رشد کاریکاتوری و سرطانی پیدا کرده است. برای توازن و تناسب بین اجزاء این طب باید از جنبه زیست‌شناختی کاسته شود و به سایر ابعاد توجه شود.

نکته سوم: کلی‌نگری بر جزء‌نگری (حداقل در مورد انسان) ترجیح دارد و علت فضل آن اولاً به ماهیت چند بعدی انسان و ثانیاً به ادله‌ای که در نقص جزء‌نگری ذکر شد بر می‌گردد.

نکته چهارم: طب جدید لوازمی به همراه دارد که این لوازم از عواملی فربهی این علم شده است. گسترش بد خیم تکنولوژی، توجه تام و تمام داروهای شیمیایی، موجب تولید علومی در این زمینه شده است بنابراین نگرشی کلان بر نگرش تک بعدی ترجیح دارد ضمن اینکه توجه به گرایش‌های تخصصی طب به معنی نفی نگرش‌های چند بعدی نیست.

نقد چهارم:

آزمایش بر روی حیوانات و تعمیم نتایج آن به انسان است. بر این نقد اشکال می‌شود که اگر بر روی انسان آزمایش شود موجب تلفات می‌گردد چاره‌ای جز آزمایش بر روی حیوان وجود ندارد.

راه حل: وجود چالش‌های عدیده و عقیم بودن آزمایش بر روی حیوانات به اثبات رسید و وجود این چالش‌ها هیچ مجوزی: آزمایش روی حیوانات نمی‌دهد.

از آنجا که پزشکی جدید بدن‌بال کشف و ساخت داروهای شیمیایی است برای آزمایش این داروهای زهر آگین چاره‌ای جز آزمایش بر روی حیوانات ندارد اما درمان بر اساس داروهای طبیعی خطراتی ندارد که برای فرار از این خطرات، ناچار به آزمایش بر روی حیوانات باشد، بنابراین در این راه حل تمرکز و توجه به درمان طبیعی و کشف استعدادهاى نهفته و توجه به دیگر مکاتب طبی توصیه می‌شود. وهمانند طب هومیوپاتی و طب اخلاطی بری درمان بیماری به دامان بی‌کران طبیعت باز گردند. در صورت درمان طبیعی خطرات آزمایش بر روی انسان از بین می‌رود. پزشکان جدید باید از دستاوردهای دیگر مکاتب طبی استفاده کنند و بیش از این آتش ناهمواری و ناهنجاری را در بین بشر بسط ندهند.

نقد پنجم:

خطرات فاجعه آفرین داروهای شیمیایی برای بشریت است.

راه حل: همان رویکرد به طب طبیعی و اجتناب از سموم شیمیایی است. طبیعت داروی هر دردی را در خود نهفته دارد این طبیب است که باید آن را کشف کند، بر فرض اینکه طبیعت جوابگوی درمان طبیعی درد ها نباشد چه کسی چنین سخنی را بر مسند تحقیق نشاند و آن را اثبات کرد؟ مگر بسیاری از مکاتب طبی بیماری‌ها را با درمان طبیعی درمان نمی‌کنند؟

منابع

- آلکسی کارل، انسان موجودی ناشناخته، ترجمه پرویز دبیری، بی نا، تهران 1354
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات و التنبيهات، بیروت، موسسه النعمان، بیروت، 1992م.
- همو، النفس من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن زاده آملی، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه، قم 1375
- همو، القانون فی الطب، موسسه عزالدین، بیروت 1408
- ادوین آرتوربرت، مبادی ما بعد الطبیعی علوم نوین، ترجمه عبدالکریم سروش، صراط، چ 1، 1371
- برتراند راسل، جهان بینی علمی، ترجمه حسن منصور، امیرکبیر چ 2، 1351
- برنی سیگل، عشق، پزشکی، معجزه، مترجم رویا منجم، نشر بنیاد، تهران، چ 1، 1370
- حسن زاده آملی، عیون مسائل النفس، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1371
- جیمز گردن، طلب کل گرا، مترجم مرجان فرجی، انتشارات درسا، 1370
- نصر، سیدحسین، دین و نظام طبیعت، ترجمه محمدحسن فغفوری، حکمت چ 1، تهران، 1384.
- _____، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، خوارزمی، چ 3، 1359، ه.ش
- شارون، ژان، شعور، این ناشناخته، مترجم محسن فرشاد، شرکت سهامی انتشار، چ 1، تهران، 1367.
- گنون، رنه، سیطره کمیت و علائم آخرالزمان، ترجمه علی محمد کاردان، مرکز نشر دانشگاهی چ 2، تهران 1365
- گروه مؤلفان و اصول طلب داخلی هاریسون، اختلالات سیستم قلب و عروق، ترجمه ابراهیم سیوانی، چ 1،
- گروه مؤلفان، اصول طب داخلی هاریسون، روانپزشکی، مترجم منصور میرزایی، حیان، چ 1، 1376
- ریوکی جرمی و تدهوارد، جهان در سرایشی سقوط، ترجمه محمود بهزاد، سروش چ 1، تهران 1374.
- ریموند، کوکرین، مبانی اجتماعی بیماری‌های روانی، ترجمه بهمن بخان، رشد، چ 1، تهران، 1376
- صدر المتألهین، اسفار، 9ج، دار احیاء التراث العربی، بیروت 1999 م.
- فرانکل، ویکتور، پزشکی و روح، مترجم فرخ سیف بهزاد، نشر وین، چ 1، تهران 1366
- محقق، مهدی، تاریخ و اخلاق پزشکی در اسلام و ایران، انتشارات سروش، تهران، چ 1، 1374.
- مصباح یزدی، محمد تقی، شرح جلد هشتم اسفار اربعه، جزء دوم، موسسه آموزشی و پژوهشی فلسفه، قم، 1380
- همو، شرح الهیات شفاء، موسسه پژوهشی امام خمینی (ره)، چ 2، چ 1، قم 1382
- مولانا، حمید، ظهور و سقوط مدرن، انتشارات صبح، چ 2، تهران، 1382
- مصطفوی، جلال‌الدین، دارو مساله اصلی قرن، کیهان، چ 1، تهران 1367
- ولف هنریک و دیگران، درآمدی به فلسفه طب. مترجم همایون مصلحی، طرح نو، چ 1، تهران، 1380
- ویلیام دی. هارت، فلسفه نفس، ترجمه امیر دیوانی، انتشارات سروش، چ 1، تهران، 1381
- یاکوبس، هانس، کلمت شرق و روان درمانی غرب، مترجم جلال ستادی سروش، چ 1، تهران 1376
- برای دریافت مقالات بیشتر به پایگاه www.razaviteb.ir مراجعه نمایید.**